

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان

اخلاق در قرآن - شناخت اخلاق

چکیده

در این سلسله از مقالات به دنبال فصلهای بنیادی و اصولی که مبتنی بر ساختار مفهومی پایاننامه ترسیم گردیده است اکنون به فصل اخلاق ورود می نمائیم

چنانکه قبلا توضیح داده شده است این مقالات بر اساس پایاننامه ای تحت عنوان الگوی مدیریت راهبردی مبتنی بر ارزشهای اسلامی طرح ریزی شده که پس از مقالات اقتباس شده از آن پایاننامه ارجاعات قرآنی آن نوشتار نیز با تکیه بر تفسیر قرآن با قرآن آیت الله جوادی آملی بصورت برداشتهائی از قرآن (تدبردر قرآن) تالیف و ارائه گردیده است .

امید است چنانکه در گذشته شامل الطاف اساتید محترم قرار گرفته است مورد توجه و استفاده خوانندگان باشد.

مرحله اخلاق را می توان دومین وهله از ساختار موضوعی تبیین دین مبین اسلام دانست که بعد از اصول اعتقادی و قبل از احکام عملی قرار میگیرد .

در قسمت اول از این موضوع به مقدماتی در راستای مفهوم و شناخت فلسفی اخلاق می پردازیم و در قسمت دوم هوای نفس را بعنوان دشمن شماره یک تربیت و تزکیه نفس توضیح خواهیم داد در قسمت سوم نیز بعضی از فضائل و رذائل اخلاقی را که به موضوع پایاننامه مربوط میگردد در نظام ارزشی اسلام متذکر میشویم

کلمات کلیدی :

نفس، قوا ، اماره ، لواحه، مسوله ، مطمئنه، راضیه

مقدمات اخلاق

قرآن کریم گذشته از اینکه معجزه است نظم خاصی را هم به همراه دارد. کتابها یا علمی است یا اخلاقی و تزکیه‌ای است یا در رشته‌های دیگر است. قرآن کریم هم برای تعلیم است هم برای تزکیه که فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ [۱] این یک اصل.

اصل دیگر این است که کتاب‌های علمی فقط با برهان همراه است، شما این فقه را که می‌خوانید اصول را که می‌خوانید علوم دیگری را که می‌خوانید یا آن عزیزی که در دانشگاه زمین‌شناسی دارند، آسمان‌شناسی دارند، ریاضی دارند، تجربی دارند، در مطالب علمی جا برای قسم نیست که کسی قسم یاد بکند که ضرب فلان در فلان «و الله» نتیجه آن فلان است قسم در جای علمی نیست. تنها حرفی که در کتاب‌های علمی و مطالب علمی مسموع و مقبول است برهان است. در فقه کسی قسم یاد بکند که مضمون فلان آیه این است یا مضمون فلان سوره این است، این رسم نیست، پذیرفته هم نیست. حرف اساسی علم را برهان می‌زند؛ اما قرآن کریم این چنین نیست، در عین حال که در متن مطالب عمیق علمی برهان اقامه می‌کند آن را با قسم تأیید می‌کند، این سابقه ندارد که یک

کتاب علمی حالا شما یا فلسفی یا کلامی یا ریاضی یا زمین‌شناسی یا طبّی قسم یاد بکنید، قسم درباره مسایل علمی نیست. در بخش تزکیه هم همین‌طور است کسی بخواهد روان‌شناسی، تهذیب نفس و مانند آن این باید دلیل اقامه کند که فلان صفت با روح سازگار نیست یا با جامعه سازگار نیست.

وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) یک حدیث نورانی که بعضی از بزرگان که اربعین نوشتند، این جزء آن چهل حدیث است. مستحضرید این اربعین‌نویسی‌ها بر اساس آن تخصصی که افراد دارند بعضی‌ها چهل حدیث در فقه، بعضی چهل حدیث در تفسیر، بعضی چهل حدیث در اخلاق؛ این بزرگوارها چهل حدیث در معارف توحیدی و عرفانی نوشتند. یکی از آن احادیث این است که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) با هر کسی حرف می‌زند با تمام رخ حرف می‌زند، نیم‌رخ حرف نمی‌زد، منتظر باشد که مثلاً دوربین کدام طرف است که به آن طرف را نگاه کند؛ این یک ادب اخلاقی است که حضرت با هیچ کس حرف نمی‌زد، مگر با تمام رخ، یک گوشه چشمش جای دیگر باشد، یک گوشه صورتش جای دیگر باشد، این حرمت مخاطب محفوظ نیست، «کان إذا تکلم باحد باشره بتمام وجهه»، [۲] این ادب پیغمبر بود هر کس بود یک گوشه چشم آن طرف را نگاه بکنند یک گوشه چشم این طرف را نگاه کند مواظب باشد دوربین کدام طرف است، این‌طور نبود. این یک عظمت اخلاقی است، احترام گذاشتن به مخاطب است، او دارد با شما حرف می‌زند شما هم دارید با او حرف می‌زنید، یک گوشه چشمتان جای دیگر باشد این سازگار نیست، این یک ادب اخلاقی است.

قرآن این‌طور است؛ یعنی مسئله علم را با ادب آمیخته کرده است، علم را با قسم آمیخته کرد، این سابقه ندارد که کسی کتاب‌های علمی، مطلب علمی را شما این چهل جلد جوهر را ببینید، یک‌جا مثلاً وقتی مطلب علمی می‌خواهد بیان بکند بگوید «و الله» این است! این در فقه این حرف‌ها نیست، در اصول این حرف‌ها نیست، در علوم دیگر این حرف‌ها نیست، علمش جایش برهان است، قسم جایش نیست؛ اما ذات اقدس الهی در سنگین‌ترین مطالب علمی قسم یاد می‌کند؛ این برای بستن و ایجاد ربط و وثیق بین علم و عمل است.

مطلب دیگر این است که در مطالب علمی هیچ وقت کسی نمی‌تواند بگوید من علاقه دارم این‌طور باشد. این کتاب‌های علمی که هر روز دست شماست، هیچ فقهی، هیچ اصولی، هیچ متکلمی، هیچ حکیمی بگوید من علاقه دارم این‌طور باشد، من دلم می‌خواهد این‌طور باشد، اینکه به دلخواه نیست؛ اما قرآن کریم وقتی مطالب عمیق توحید را نقل می‌کند می‌گوید من می‌خواهم این‌طور باشد. می‌بینید وجود مبارک ابراهیم خلیل که ذات اقدس الهی او را به عنوان پدر همه ما معرفی کرد که ﴿مَلَّةَ اِبْرٰهٖمَ﴾ [۳] این ﴿مَلَّةَ﴾ منصوب به اقرار است؛ یعنی «خذوا ملّة» دین پدرتان را بگیرید، شما شناسنامه دارید، حلال‌زاده هستید؛ ﴿مَلَّةَ اِبْرٰهٖمَ﴾ اِبْرٰهٖمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ ﴿ دین پدرتان را بگیرید، چرا این طرف و آن طرف می‌روید؟ حلال‌زاده هستید. وجود مبارک ابراهیم خلیل که «خلیل من همه بت‌های آزری بشکست» [۴] وقتی برهان اقامه می‌کند، چه می‌گوید؟ می‌گوید شمس و قمر آمدند و رفتند، اینها رفتند ﴿لَا اَحِبُّ الْاٰفَلِیْنَ﴾ [۵] من آن موجودی که گاهی هست و گاهی نیست و گاهی غروب دارد و اینها او را دوست ندارم، شما دارید برهان توحید اقامه می‌کنید، می‌خواهید برهان اقامه کنید که معبودی در عالم هست، من دوست ندارم و من دوست ندارم؛ یعنی چه؟ اما خلیل حق فرمود اصلاً خدا آن است که دل‌پذیر باشد آدم به او دل بسپارد و بپرستد خدا را ما برای چه می‌خواهیم؟ می‌خواهیم بگوییم یک خدایی هست؟ که فقط ثمره علمی دارد؟ آن که می‌شود یک کتاب علمی؛ اما این قرآن دیگر نمی‌شود، این وحی نمی‌شود. خدا آن است که آدم او را بپرستد از بس دوست دارد! چون تمام نعمت از اوست؛ حیات ما، ممات ما، رزق ما، ساعات ما، آخرت ما، دنیای ما به اوست خدا آن است که محبوب باشد آن که محبوب نیست خدا نیست، محبت هم طوری است که از جان ما نشأت می‌گیرد، جان ما به چه کسی علاقمند است؟ به بیگانه علاقمند است؟ یا به کسی که همه هویت ما در دست اوست؟ ﴿اِنِّیْ وَجْهَتْ وَجْهٖیْ لِذٰی فَطَرَ السَّمٰوٰتِ﴾ [۶] بعد ﴿لَا اَحِبُّ الْاٰفَلِیْنَ﴾ من آنکه گاهی هست و گاهی نیست را دوست ندارم حالا بعد ذات اقدس الهی فرمود این حجت ماست به او دادیم: ﴿تَلٰکَ حُجَّتِنَا اَتٰیْنٰهَا اِبْرٰهٖمَ عَلٰی قَوْمِهٖ﴾ [۷] این

برهان ماست، اصلاً خدا آن است که محبوب باشد. ما فقط می‌خواهیم بگوییم خدایی هست؛ یعنی خالق هست کاری به ما ندارد؟ یا خدا هست و محبوب ماست؟ ببینید این تنسیق ظریف بین علم و عمل، بین علم و محبت و دوستی، این خصیصه قرآن کریم است. پس بین علم و عمل، بین تعلیم و تزکیه هماهنگ کرد، بین هر کدام از این دو تا یعنی هم تعلیم را با قسم هم تزکیه را با قسم دوخت، هم تعلیم را با دوستی دوخت؛ این دوخت و دوز و خیاطی قرآن کریم است. قسمت ۲/مرسلات/تسنیم

### بهترین خلقت اولیه

سوره مبارکه «ق» برای تبیین آن عناصر محوری، خلقت انسان را کاملاً تشریح می‌کند؛ سوگند یاد می‌کند که ما انسان را آفریدیم و انسان را هم به ﴿أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ﴾ [۱] آفریدند؛ چه اینکه در آیات قبل هم مشخص شد. «أحسن تقویم» بودن انسان به این است که آنچه لازمه کمال انسانیت است را داشته باشد. کمال انسانیت مثل کمال موجودات دیگر، در جامعیت سه مبدأ است: هم مبدأ فاعلی، هم مبدأ غائی، هم مبدأ داخلی. نظام فاعلی آن محفوظ است که به «الله» منتهی می‌شود، نظام غائی آن هم محفوظ است که باز به «الله» منتهی می‌شود در مسئله معاد، نظام داخلی آن که ﴿أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ﴾ است آن است که هر چه در کمال علمی و عملی انسان لازم بود خدا به او داد. این تعبیر را وجود مبارک موسای کلیم در مناظره‌ای که با فرعون داشت بیان کرد، فرمود: ﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [۲] یعنی اختصاصی به انسان ندارد، بلکه تمام نیازهای داخلی هر چیزی را به او داد، یک؛ برای او هدف کمالی مشخص کرد، دو؛ راه رسیدن به آن کمال را فراسوی او نصب کرد، سه؛ این می‌شود کمال: ﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾، کجا ﴿هَدَى﴾؟ به مقصد، یک؛ به راهی که به مقصد می‌رسد، دو؛ این می‌شود نظام أحسن؛ این یک اصل کلی است.

درباره خصوص انسان که فرمود ما انسان را به ﴿أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ﴾ آفریدیم؛ فرمود ما نگذاشتیم بیگانه در او دخالت کند، تمام نیازهای اساسی او را به او دادیم، سوگند یاد کرد: ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا﴾ [۳] قسم به خدایی که روح را آفرید و قسم به خدایی که روح را «مستوی الخلقه» خلق کرد این مثل بدن نیست که گاهی ناقص باشد و گاهی غیر ناقص. قسم به نفس و قسم به خدایی که روح و نفس را «مستوی الخلقه» خلق کرد: ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا﴾. آن‌گاه با «فاء» فصیحیه - که این «فاء» فصیحیه کار تفسیر را انجام می‌دهد - تسویه روح و «مستوی الخلقه» بودن روح را معنا کرده است: ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا \* فَ﴾ [۴] این «فاء» که «فاء» عطف عادی نیست، این «فاء» فصیحیه است که تفسیر می‌کند. ﴿فَسَوَّاهَا﴾ یعنی او را «مستوی الخلقه» کرد، ﴿فَاللَّهُمَّهَا﴾ این «فاء» ﴿فَاللَّهُمَّهَا﴾، «فاء» فصیحیه است. ﴿فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾، حق و باطل، صدق و کذب، خیر و شر، فسوق و فجور، آن راه‌های اصلی را به او نشان داد و در درون او گذاشت. هیچ کس نیست که از عدل لذت نبرد و از ظلم رنج نبرد، این را از کسی نیاموخت؛ هیچ کسی نیست که از خیر لذت نبرد و از شر نرنجد، این را از کسی نیاموخت. الآن در مشرق عالم، مغرب عالم این هفت میلیارد زبان مشترک همین ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا \* فَ﴾ است. بعد در سوره «نحل» فرمود شما درس‌های حوزوی و دانشگاهی هیچ چیزی از آن را بلد نبودید، فرمود: ﴿وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً﴾ [۵] این نکره در سیاق نفی است؛ یعنی از اصطلاحات حوزوی و دانشگاهی هیچ چیزی بلد نبودید، هم در درون شما این مطلب را ما به ودیعه گذاشتیم، هم فرشته‌ها و انبیا را فرستادیم به شما بگوییم مهمان‌هایی را دعوت نکنید که با صاحبخانه بسازد. شما صاحب‌خانه‌ای دارید و آن علم به فجور و تقواست، این را من به شما دادم. آنچه از دیگران می‌شنوید یا در کتاب‌ها می‌خوانید، اینها علم‌های مهمان و وارداتی هستند. مهمانی را بخوانید که با صاحب‌خانه بسازد. اگر مهمانی را فراهم کردید و علمی را فراهم کردید که با صاحب‌خانه ساخت؛ می‌شوید عالم عادل، سعادت‌مند دنیا و آخرت، نه تنها خودتان اهل بهشت هستید عده زیادی را هم به همراه خود بهشتی می‌کنید و در قیامت هم حق شفاعت دارید. ذات اقدس الهی دستور می‌دهد به عالم عامل، هنگامی که وارد صحنه قیامت شد بعد می‌خواهد برود بهشت، دستور می‌دهد: ﴿قَفِّ تَشْفَعُ لِلنَّاسِ﴾ [۶] تشریف داشته باش! شفاعت بکن! تو «مُشَفَّع» هستی! «مُشَفَّع» آن شفیع «مقبول الشفاعه» را می‌گویند «مُشَفَّع». فرمود تو شفاعت بکن! عده‌ای را که پای سخنرانی‌های تو، پای منبر تو بودند، پای کتاب تو بودند، عده‌ای از شما استفاده کردند، دست آنها را بگیر ببر بهشت. این برای آن است که این مواظب بود علمی را وارد صحنه نفس کرد که با صاحب‌خانه بسازد، با آن ﴿فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ بسازد. گرچه در سوره «نحل» فرمود: ﴿وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا

تَعْلَمُونَ شَيْئًا؛ اما مجاری فهم را هم گفت: ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾. اما اگر - خدای ناکرده - علمی فراهم کرد که با صاحب‌خانه نساخت، این اول جهاد و اول درگیری است و اگر - خدای ناکرده - ادامه داد، این به صورت مرض در می‌آید و اگر این مرض را معالجه نکرد، این مرض به صورت غده‌هایی درمی‌آید که از راه «تسویل» بد را به صورت خوب، خوب را به صورت بد نشان می‌دهد؛ این ﴿سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي﴾، [7] ﴿سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾، [8] طوری می‌شود که انسان برادر خود را آن هم آن برادر را به چاه می‌اندازد و این را هم کار خوب می‌داند. یعقوب (سلام الله علیه) به فرزندان خود فرمود: ﴿سَوَّلْتُ لَكُمْ﴾؛ «تسویل» یک کار کاذب نفس مسوئه است، چون مهمان ناخوانده است و وارد درون شد. می‌داند که این شخص از چه چیزی خوش می‌آید، همه ردایل را یکجا جمع می‌کند، یک؛ یک پرده زوروقی روی این ردایل می‌کشد، دو؛ روی این را به صورت تابلوی زرین در می‌آورد، سه؛ به او نشان می‌دهد، او هم قبول می‌کند و به چاه می‌افتد، چهار. «تسویل» یعنی بد را به صورت خوب در آوردن و به خورد صاحب آن دادن. گاهی بت پرستی را گوساله پرستی را برای آدم زیبا جلوه می‌دهد که سامری گفت: ﴿سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي﴾. اگر به اینجا رسید که «تسویل» کار خود را انجام داد، انسان فریب می‌خورد و با خودش هم نقشه بازی می‌کند و نمی‌فهمد، با خودش مکر می‌کند و نمی‌فهمد. این است که ذات اقدس الهی فرمود اگر شما حرف‌های روشن دارید، ﴿وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى﴾؛ [9] سر آن است که آدم خودش می‌داند؛ ولی از دیگران می‌پوشاند. «أخفی» آن است که کار بر خود او مشتبه است، برای اینکه نفس مسوئه کاری کرد که این باطل را حق می‌بیند، این منکر را معروف می‌بیند، آن وقت بد نمی‌داند؛ لذا ذات اقدس الهی می‌فرماید اینها در صد نیرنگ هستند؛ ولی با خودشان دارند نیرنگ بازی می‌کنند: ﴿وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ﴾، [10] اینها خیال کردند که ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ﴾، اما این چنین نیست. قسمت 8/ق/تسنیم

#### هدف اتمام مکارم اخلاق است

وجود مبارک حضرت برای تتمیم مکارم اخلاقی مبعوث شده است: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»، [1] لکن قسمت مهم بحث‌های اخلاقی به معاد وابسته است؛ یعنی اگر معاد نباشد، اخلاق ضامن اجرا ندارد. کسی که کار بد نمی‌کند، عادل است و ظالم نیست، این یا برای محبوبیت اجتماعی است یا برای نظم جامعه و مانند آن است؛ اما اگر یک وقت در تنهایی و خلوت باشد، احدی از کار خلاف او باخبر نیست، به نظم جامعه هم آسیبی نمی‌رساند، از محبوبیت و شهرت او هم نمی‌کاهد، چنین انسانی چرا دست به خلاف نزند و از لذت صرف نظر کند؟ تنها عاملی که جلوی انحراف درونی را می‌گیرد همان یاد معاد است، زیرا عمل، براساس اعتقاد به معاد این کاری که انسان انجام داد زنده است، یک؛ چون می‌افتد در نظام هستی. اصل دوم آن است که چیزی که در دایره نظام هستی قرار گرفت، این معدوم نخواهد شد، در جای خودش هست و این در مقاطع دیگر نیست، وگرنه موجودی است که در زمان و زمین خاص اتفاق افتاد. این موجودی که در زمان و زمین خاص اتفاق افتاد، می‌افتد در خط تولید، هیچ چیزی در عالم بیکار نیست، سنگی که در جایی افتاده، جای خودش را سوراخ می‌کند. مگر می‌شود چیزی موجود شده باشد و معطل باشد؟! یا موجود شده باشد، او را از دایره هستی بیرون بکشند، «لاشیء» بشود؟! هیچ کدام از اینها نیست. اگر «الف» در یک زمان و زمینی و جایی موجود شد، این شیء در دایره هستی، خودش هست، یک؛ و اثر خودش را می‌گذارد، دو؛ ممکن است بعد از دو روز از بین برود یا بعد از دو ساعت از بین برود یا بعد از دو ثانیه از بین برود؛ ولی آن اثر دو ثانیه را گذاشته است. آن اثر دو ثانیه، در دو ثانیه دیگر اثر می‌گذارد، یک وقت می‌بینید که این سر در می‌آورد. این اثر همان کاری است که بیست سال قبل انجام گرفت، هیچ ممکن نیست که چیزی موجود شده باشد و بی‌خاصیت باشد، بگوئیم تاریخ مصرفش گذشت، یک وقت سر در می‌آورد، آن وقتی که سر در می‌آورد مسئله معاد است که یقه آدم را می‌گیرد. هرگز عمل عامل را رها نمی‌کند: ﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ [2]؛ این دوتا حصر را می‌رساند، که عمل زنده است، یک؛ با عامل رابطه قطعی دارد، دو؛ او را رها نمی‌کند و در قیامت دامن او را می‌گیرد، سه؛ این رسوا می‌شود، چهار. این عقیده آدم را حفظ می‌کند؛ حرفی را که زد، کاری را که کرد، مالی را که بُرد، هرگز معدوم نمی‌شود، این می‌افتد در خط تولید، خودش هم ممکن است بعد از مدتی از بین برود؛ ولی آثارش یکی پس از دیگری همه در خط تولید است. پرسش: این را ما باید تعبداً قبول

کنیم؟! پاسخ: نه، برهاناً قبول می‌کنیم، قرآن برهان اقامه می‌کند؛ اگر کاری کرد، کسی حرفی زد، این حرف در همان وقت که موجود است معدوم است؛ این جمع نقیضین است و محال است؛ این حرف یا این کار را از کلّ دایره هستی بخواهند بیرون بکشند هم مستلزم آن است که او را از جای خودش هم بیرون بکشند؛ این هم جمع نقیضین و محال است، پس این کار هست. این کار که هست، می‌افتد در خط تولید؛ مگر می‌شود چیزی در عالم موجود باشد و بی‌اثر باشد؟! می‌افتد در خط تولید. حالا یا ده سال می‌ماند، یا ده ثانیه می‌ماند، یا یک ثانیه می‌ماند، بالاخره در همان یک ثانیه اثری دارد. این اثر یک ثانیه‌ای آن هم ممکن است بیش از یک ثانیه نماند؛ ولی یک اثر ثالث یک ثانیه‌ای می‌گذارد و همچنین ادامه می‌یابد. اینکه می‌گویند هرگز دروغ از بین نمی‌رود و دروغگو رسوا می‌شود، سرّش این است. سرّش این است که این کاری که کرد، این فعلی که انجام داد، این حرفی که زد، این می‌افتد در خط تولید. این اگر معدوم بشود آدم راحت است؛ اما این معدوم نمی‌شود، بلکه می‌افتد در خط تولید. در خط تولید بعد از بیست سال آدم را رسوا می‌کند. لازم نیست خود او باشد، آثار او یکی پس از دیگری؛ یک اثری دارد، آن اثر ثالث تولید می‌کند، آن اثر رابع تولید می‌کند، بعد از پنجاه سال شخص رسوا می‌شود. این عقیده آدم را حفظ می‌کند و آدم هم با آبرو زنده است. اینکه در دعاها اصراری داریم که به ما آموختند که خدایا! «**عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ [۳]**» ما را رسوا نکن! همین است. این عقیده به معاد است که حرف اول را در اخلاق می‌زند. مسئله نظم اجتماعی، مسئله محبوبیت و شهرت اجتماعی، مسئله محبت اجتماعی، اینها جزء فروع است، جایی است که هیچ کس خبر ندارد، اگر آنجایی که ابواب را بست: «**وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ**»؛ هیچ کس خبر ندارد، آنجا می‌گوید: «**مَعَاذَ اللَّهِ [۴]**». همه ما آبرویمان را می‌خواهیم و زنده به آبرو هستیم: «**إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ \* لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمَ مَعْلُومٍ [۵]**» این در مناجات «شعبانیه» ائمه فرمودند که از خدا بخواهید مرا «**عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ**» رسوا نکن! پس اصرار قرآن بر معاد برای آن است که اگر گفت اخلاق لازم است، عدل لازم است، راه را هم به او نشان داد؛ منتها به لسان قرآن این است که «**عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ**»؛ به لسانی که باز از قرآن گرفته شده، این است که این می‌افتد در خط تولید. هیچ موجودی از بین نخواهد رفت، نه آن وقتی که موجود شد، می‌شود آن را معدوم دانست؛ می‌شود جمع نقیضین؛ نه هیچ موجودی را از دایره هستی رأساً می‌شود بیرون آورد، زیرا لازمه‌اش این است که او را از جای خودش هم بکنند؛ باز می‌شود جمع نقیضین. پس هر چیزی که هست هست و هیچ موجودی معطل در عالم نیست، هر شئی می‌افتد در خط تولید، ولو یک ذره باشد، می‌افتد در خط تولید. این یک خط تولید، گاهی یک اثر یک ثانیه‌ای دارد، بعد خودش هم از بین می‌رود. وقتی از بین رفت، آن اثر یک ثانیه‌ای، اثری در ثانیه سوم و چهارم می‌گذارد و یک وقت خودش را نشان می‌دهد. اینکه در روایات دارد که دروغ هرگز به مقصد نمی‌رسد، سرّش همین است. قسمت / ۳ / ق / تسنیم

#### ابعاد اخلاقی انسان شناسی

«**هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً**»؛ اصرار قرآن کریم بر انسان‌شناسی آن است که در جریان حیات‌شناسی آنها که کم‌اندیش و نزدیک‌بین هستند، چون دورتر از جریان عالم ملک را نمی‌بینند، گاهی انسان را در حدّ یک حیوانات عادی می‌پندارند، گاهی هم انسان را در حدّ حیوانات برتر نظیر بوزینه و امثال بوزینه می‌گویند - معاذالله - انسان قبلش حیوان به نام بوزینه بود و میمون بود و مانند آن. اینها کسانی هستند که نه از قبل باخبرند، نه از بعد باخبرند، نه از علوم عقلانی باخبرند، نه از علوم وحیانی مستحضرند. می‌فرماید اینها درست انسان را نشناختند درست اندازه‌گیری نکردند، معرفت‌شناسی آنها در محدوده حس است. اینها که فکر می‌کنند انسان در حدّ گیاه است یا در حدّ حیوانات عادی است چون بیش از حس بهره‌ای نبردند.

الآن ببینید بسیاری از فتوهای پزشکی را از آزمایشگاه موش می‌گیرند. این بیماری را در آزمایشگاه موش مشاهده می‌کنند، بعد درمانش را هم از آن آزمایشگاه می‌گیرند و انسان را معالجه می‌کنند و این مقام شریف طب را در حدّ دامپزشکی تنزل دادند آن هم مربوط به بدن انسان است. قرآن کریم می‌فرماید نه تنها انسان در حدّ آزمایشگاه موش بررسی نمی‌شود در حدّ سایر حیوانات هم بررسی نمی‌شود. بسیاری از بیماری‌هاست که اصلاً در آزمایشگاه موش جواب نمی‌گیرد. این «**فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا [۱۳]**» را که آزمایشگاه موش جواب نمی‌دهد. فرمود اگر کسی همسری دارد به بیگانه نگاه می‌کند، این مریض است. این را که آزمایشگاه موش جواب نمی‌دهد.

بنابراین آنها این مقداری که بیشتر ترقی کردند شما این حیات‌شناسان را زیست‌شناسان روز را بررسی کنید، آدم‌های خوبی‌اند اهل نماز هم هستند اهل دیانت هم هستند؛ منتها راه پژوهش و تحقیق را ندارند. اینها بررسی کردند گفتند انسان مثلاً سی درصد با گیاه شریک است یا مثلاً چهل درصد با فلان حیوان شریک است. برخی از انسان‌ها هشتاد درصد با میمون مشترکاتی دارند. اینها درست است در بخش تغذیه در بخش تنمیه در بخش تولید، بله مشترکاتی دارند؛ اما انسان یک مرحله چهار یا پنج بُعدی است مثل انسانی که دوران دبستان و دبیرستان و دانشگاه و فوق لیسانس را گذارنده و الآن دوران دکترای اوست. این کسی که دوران دکترای را می‌گذراند در عین حال که مشترکاتی دارد با دبستانی‌ها هر چه او می‌داند این می‌داند با دبیرستانی‌ها مشترکاتی دارد با دانشگاهی‌ها مشترکاتی دارد با فوق لیسانس مشترکاتی دارد، یک سلسله مطالب علمی و عملی دارد که هیچ کدام از آن اصناف چهارگانه ندارند. انسان در عین حال که یک سلسله مشترکاتی با نباتات دارد، با حیوانات دارد حیوانات خیلی عقب‌افتاده یا حیوانات میانی، یک سلسله مشترکاتی با فرشته‌ها دارد. اینها بررسی کردند مشترکات بین انسان و میمون را، بله انسان با میمون مشترکاتی دارند، انسان با درخت مشترکاتی دارد در بخش تغذیه و تنمیه و تولید؛ اما مشترکاتی که با فرشته‌ها دارد چرا آنجا را نمی‌سنجید.

یک سلسله اموری است که در انسان‌ها هست که اصلاً در هیچ حیوانی از حیوانات شرق و غرب عالم دریایی و صحرایی و هوایی نیست و آن این است که انسان قواعد کلیه را درک می‌کند. میلیاردها میلیارد حیوان چه در دریا چه در صحرا چه در فضا چه در آسمان چه در زمین ممکن است پیدا بشوند اینها در بخش‌های حس هستند تغذیه هستند تنمیه هستند تولید هستند مانند آن، اما هیچ حیوانی قضایای کلی و علمی را درک نمی‌کند. قضایای شخصی را درک می‌کند، یک؛ قضایای جزئی را درک می‌کنند، دو؛ با هیچ کدام از اینها علم درست نمی‌شود. قضایای شخصی مثل اینکه فلان شخص رفت، فلان شخص آمد، این با این علم حاصل نمی‌شود. قضایای جزئی مثل بعضی انسان کذا، بعضی حیوان کذا، موجه جزئی است یا سالبه جزئی است با دو تا موجه جزئی هرگز نمی‌شود قیاس تشکیل داد. «الجزئین لا یكون قیاس». در هر استدلال و برهانی الا و لابد باید یک قضیه کلی باشد و هیچ حیوانی کلی درک نمی‌کند. مثلاً بگویند هر دو تایی چهارتاست، هر عدلی محبوب است، هر ظلمی مبعوض است، هر کذا، همه کذا اینها کلیات است. هیچ حیوانی از حیوانات دریایی صحرایی هوایی قضیه کلی درک نمی‌کند کلی مخصوص انسان است و ملک. قسمت ۱/انسان/تسنیم

این است که این حیات‌شناسان عزیز دانشگاهی خیلی تلاش و کوشش می‌کردند اجرشان با خدا، مسلمان و متدین و مؤدب هستند؛ منتها راه تحقیقشان از راه آزمایشگاه موش عبور کرده است، این راه نیست. این را اگر شما بخواهید یک دکتر را با همتایانشان بسنجید باید دکتر را با دکترها بسنجید، نه دکتر را با دبستانی و دبیرستانی و دانشگاهی و فوق لیسانسی. انسان را خواستید بشناسید با فرشته‌ها باید بسنجید. آن بخش بدنی و مادی انسان است. این بیان نورانی امام سجاد که در ایام شهادت آن حضرت هستیم، وجود مبارک امام سجاد فرمود در فخر انسان دانشمند همین بس که ذات اقدس الهی وقتی نام علما را می‌برد با ملائکه یکجا ذکر می‌کند. فرمود: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ﴾ [۲۲] این بیان نورانی حضرت است. فرمود علما را که قرآن کریم نام می‌برد با ملائکه نام می‌برد، برای اینکه اینها با ما مشترکات دارند. [۲۳]

اگر کسی خواست انسان را بسنجد که بدنش را نمی‌سنجد تا بگوییم هشتاد درصد با بوزینه شریک است. آن جا که وحی، برهان، سجده، شکر، توحید و براهین الهی را اقامه می‌کند آنجا را باید بسنجید. یک مشترک بین انسان و دام نیست. قسمت ۱/انسان/تسنیم

غرض این است که اصرار قرآن در معرفی انسان این است که ما انسان را تنها نگذاشتیم، اسرار عالم را در درون او قرار دادیم، یک؛ به وسیله وحی این اسرار را شکوفا کردیم، دو؛ این هر دو راه را می‌بندد و بیراهه می‌رود، سه. هم در سوره مبارکه «روم» فرمود ما او را تنها نگذاشتیم و تبدیل‌پذیر هم نیست هم «کان تامه» دارد هم «کان ناقصه» دارد، فرمود ما انسان را با فطرت آفریدیم و تغییرپذیر هم نیست. آیه سی سوره مبارکه «روم» این است: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾، یک؛ ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾، دو؛ این به فطرت توحیدی خلق شده است، یک؛ عوض شدنی هم نیست، دو؛ هیچ کس عوض نمی‌کند؛ نه خدا و نه غیر خدا. غیر خدا عوض نمی‌کند چون توان آن را ندارد. خدا عوض نمی‌کند چون به احسن وجه خلق کرد. این «لا» لای نفی

جنس است ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ هیچ قابل عوض نیست. نه خدا عوض می‌کند، چون به احسن وجه آفرید. نه غیر خدا، چون توان آن را ندارد. این با فطرت خلق شده است. شرق عالم و غرب عالم یک انسان بی فطرت نخواهیم داشت. در درون هر کسی این لوح زرین نوشته است که خدا هست و واحد است و لاشریک له. در درون هر کسی هست. ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيُّمُ﴾، این از راه فطرت. قسمت ۱/انسان/تسنیم

انسان به حسب آنچه در منطق‌های معمولی رایج است، می‌گویند این نوع اخیر است؛ اما آن تحقیقاتی که دیگران کردند، می‌گویند انسان نوع متوسط است. تحت او انواع چهارگانه است که انسان یا به سمت فرشته‌ها حرکت می‌کند، یا به سمت شیاطین حرکت می‌کند، می‌شود ﴿شَیَاطِينِ الْإِنْسِ﴾ [۹] یا به سمت درنده‌خویی و جنگ‌افروزی حرکت می‌کند؛ مثل گرگ‌ها و سگان و اینها، یا به سمت سفاهت و خوردن و نوشیدن حرکت می‌کند؛ مثل بهائم.

این تقسیم چهارگانه را از قرآن کریم گرفتند؛ قرآن کریم انسان‌ها را به چهار قسم تقسیم می‌کند: یک عده درنده‌خوی هستند، جنگجو هستند، کشتار یمن و غیر یمن را راه‌اندازی می‌کنند، می‌فرماید این ﴿كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ﴾، [۱۰] این کارش همین است. کارش درندگی است. یک عده به سفاهت و خوردن و دنبال آخور هستند به جای آخر و به جای آخرت به دنبال آخور هستند، فرمود: ﴿كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾، [۱۱] این مثل حمار هستند که اصلاً یک کتاب اگر بار حمار بکنی، او نمی‌فهمد که پشتش چیست! این ﴿كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾، اینها به فکر چریدن و خوردن و اینها هستند. عده‌ای هم به فکر سیاست‌بازی و کسی را بالا ببرند و کسی را پایین بیاورند و مکر و حيله هستند، این ﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ﴾ [۱۲] عده‌ای از همه اینها گذشتند، راه فرشته‌ها را طی می‌کنند. قسمت قلم/۴/تسنیم

در تحقیقات حکمی می‌گویند انسان نوع متوسط است نه نوع اخیر و حیوان جنس متوسط است نه جنس اخیر. انسان نوع متوسط است، تحت او انواع فراوانی است. چهار راه هم دارد؛ بعضی از انسانیت عبور می‌کنند، می‌شوند فرشته «انسان مَلَكٌ»، چون وقتی که نوع متوسط شد؛ مثل اینکه ما می‌گوییم «انسان حیوان جوهر جسم نام حساس متحرک بالاراده ناطق». از این «ناطق» به بعد چهار فصل است که این ناطق هم فصل اخیر نیست، انسان هم نوع اخیر نیست؛ انسان نوع متوسط است، تحت آن چهار نوع است، ناطق هم نوع متوسط است، تحت آن چهار فصل است. این انسان یا به طرف فرشته شدن می‌رود که «يُصَافِحُهُ الْمَلَائِكَةُ» [۱۳] یا به طرف شیطان می‌رود که می‌رود جزء ﴿شَیَاطِينِ الْإِنْسِ﴾ [۱۴] یا طرف بهیمة می‌رود؛ نظیر خوک و خرس و اینها یا به طرف درنده‌خویی می‌رود؛ نظیر گرگ. این چهار! قسمت ۳/قلم/تسنیم

## اختیار و اخلاق

کار اختیاری از انسان بدون عزم و اراده ممکن نیست؛ منتها بعضی از کارها چون خیلی سهل و روان است عزم و اراده‌اش هم سریع با آن هست، انسان هر قدمی که برمی‌دارد با عزم و اراده برمی‌دارد، اما این‌طور نیست که درباره تک‌تک این اقدام بنشینند و فکر بکنند؛ ولی وقتی یک کار جدی و رسمی می‌خواهد انجام بدهد، کار ازدواج است یا خرید مسکن هست یا خرید چیزهای مهم هست، می‌نشینند فکر می‌کند، بررسی می‌کند و مشورت می‌کند، این را می‌گویند ﴿مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾، ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ [۲۷] یعنی «من الامور التي ينبغي أو يجب ان يعزم عليه»، انسان اگر بخواهد صبر پیشه کند باید تصمیم جدی بگیرد که آیا می‌تواند این کار را بکند یا نمی‌تواند. بنابراین کار ارادی بدون عزم ممکن نیست؛ اما وقتی می‌گویند این ﴿مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ است یعنی «من الامور التي ينبغي ان يعزم عليها» این از آن امور است، مثل خرید مسکن، خرید یک چیز مهم، ورود در یک مکتب، اینها ﴿عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ است؛ رسالت هم جزء ﴿عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ است، فرمود انبیا و مرسلین (علیهم السلام) اینها اولوالعزم هستند، پس این «مِنْ» یا «مِنْ» تبعیضیه است که ناظر به انبیای خاص است یا تبیینیه است که همه انبیا (علیهم السلام) دارای عزم و اراده بودند، شما هم همین‌طور باشید ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولَٰئِ الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾. پرسش: قبل از عالم انصراف هنوز لحن؟ پاسخ: بله، آن عزم

هنوز در عالم رسالت و عالم شریعت نبود؛ در سوره مبارکه «بقره» فرمود: ﴿أَهْبِطُوا﴾ وقتی که به زمین آمدند ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ﴾ [۲۸] شریعت و دین بعد از هبوط آمده است. وقتی جریان حضرت آدم مطرح است، باید آسمانی فکر کرد تا قصه حضرت آدم حل بشود. این جا وقتی که مسئله آدم هست و به زمین آمد، دیگر مسئله ﴿أَهْبِطُوا﴾ و مسئله شیطان و مسئله وسوسه و مسئله دخول نار هیچ مطرح نیست! قصه حضرت آدم را تا کسی آسمانی فکر نکند مسئله برای او حل نیست، وقتی زمین آمد که دیگر این قصه‌ها پیدا نشد! در زمین که آمد دیگر عزم داشت، انبیا بود و امثال آن ﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولَآءِ الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ﴾؛ عجله نکن، حالا اینها که فوت نمی‌کنند، حرفی که آن جن زد، ببینید! آن جن گفته بود که ﴿مَن لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ﴾ [۲۹] در آنها هم تحصیل کرده هستند، فقیه دارند، متدین دارند، شیعه و عالم دارند، فرمود کسی که حرف خدا را گوش نداد این در همین حلقه هست، کجا می‌تواند بیرون برود؟! در دایره هستی کجا می‌تواند بیرون برود؟! ﴿فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ﴾. ﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيَجْرِمَكُم مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ \* وَ مَن لَّا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ﴾ [۳۰] این از کلمات بلند آنهاست؛ اگر کسی حرف خدا را گوش نداد، از این دایره و از این خلقت و از این نظام بیرون نیست، او در چنگال قدرت الهی است. پرسش: صبر را چطور یاد بگیرد که پا به مریضی نگذارد؟ پاسخ: به هر حال انسان تمرین می‌خواهد. پرسش: بعضی‌ها صبر می‌کنند، اما در نهایت مبتلا به بیماری‌های روانی و مانند آن می‌شوند! پاسخ: همان تعدیل چون نیست، این به تعطیل عقل می‌کشد. ﴿وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ﴾؛ خیلی عجله نکنید، اینها وقتی که وارد صحنه معاد می‌شوند و کل دنیا را نسبت به آن حساب می‌کنند، مثل آدمی است که وقتی در رودخانه‌ای شنا می‌کند و وقتی کنار اقیانوس کبیر قرار می‌گیرد، می‌بیند که یک تکه بیش نیست؛ اینها وقتی وارد صحنه معاد و قیامت کبرا می‌شوند که به ابدیت همراه است ﴿لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴾. قسمت ۱۶/احقاف/تسنیم

**لقمان** و مانند ایشان نصیحت کردند و گفتند که مواظب اعمالتان باشید که گاهی نعمت به عنوان آزمون داده می‌شود و گاهی نعمت، لقمان به فرزند خود در آیه هفده سوره مبارکه «لقمان» می‌فرماید: ﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ آنچه پیش می‌آید، حالا تلخ یا شیرین یا سیئه یا حسنه در هر حال امتحان است، انسان تا زنده است باید امتحان بدهد؛ گاهی نشاط و نعمت است و گاهی اندوه و نعمت، هم در آن جا باید شکر کند و هم در این جا باید صبر کند؛ زیرا چیزی در جهان پیدا نمی‌شود که صیغه آزمونی نداشته باشد. فرمود موفقیت در امتحان ﴿مِنَ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ است. ﴿مِنَ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ یعنی چه؟ یعنی «من الامور التي يجب ان يعزم عليها»، یعنی چه؟ مگر می‌شود ما کاری را بدون عزم و اراده انجام دهیم؟ هیچ کاری بدون اراده نمی‌شود؛ یعنی انسان اگر بخواهد یک عمل بی‌اراده‌ای را انجام دهد محال است؛ مثل اینکه دو دوتا پنج تا محال است، انسان بخواهد طنز بگوید، جوک بگوید و شوخی هم بکند باید قصد کند، انسان کار بی‌اراده انجام دهد مستحیل است، چون فاعل، مرید، مختار و متحرک خلق شده است؛ اگر دست کسی را بگیرند از جایی به جایی ببرند این مورد فعل است نه مصدر فعل، او کاری نکرده است! همان طوری که لباس او جابه‌جا شد، خود او هم جابه‌جا شد؛ او مورد فعل است، نه فاعل فعل، پس از بحث بیرون است؛ اگر بخواهد کاری انجام دهد، محال است که بی‌اراده باشد. انسان حتماً با اراده کار می‌کند؛ هیچ کاری بی‌اراده نیست، نفس کشیدن ما هم با اراده است، اما یک وقت به ما می‌گویند که طبیب می‌گوید فعلاً نفس نکش، می‌بینیم نفس در اختیار ماست! می‌گوید نفس تُند بکش، می‌بینیم نفس در اختیار ماست! کار بی‌اراده از انسان محال است، چون انسان مرید است و فاعل مختار است؛ اما اینکه فرمود: ﴿مِنَ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ یعنی این کار جزء کارهای عادی نیست، ما قدم‌هایی را که برمی‌داریم، نفس‌هایی که می‌کشیم و حرفی که می‌زنیم همه‌شان با اراده است؛ اما کسی بخواهد ازدواج کند یا خانه تهیه کند مدت‌ها فکر می‌کند، ﴿مِنَ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ یعنی از اموری است که «يجب عن يعزم عليها» و «ينبغي عن يعزم عليها» است؛ یعنی فکر کردن، تأمل کردن، تدبیر کردن، صدر و ساقه آن را بررسی کردن، متن و حاشیه‌های آن را دیدن و آن وقت تصمیم گرفتن. فرمود موفقیت در آزمون ﴿مِنَ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ است؛ «أى من الامور التي ينبغي»، یک؛ «أو يجب»، دو؛ «ينبغي أو يجب عن يعزم عليها»، باید جداً تصمیم بگیرید که بی‌مطالعه نمی‌شود؛ این مربوط به آزمون است و هر دو هم امتحان است.



در سوره مبارکه «فجر» امتحان‌های دو جانبه را ذکر کرد و فرمود چیزی ما در عالم نمی‌دهیم که پاداش نهایی باشد؛ پاداش نهایی در «یوم الجزاء» است که خدا ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾؛ [۱۴] یعنی مالک روز جزاست. اما آنچه در دنیا هست گرچه «فی الجملة» ممکن است که صبغه پاداشی داشته باشد یا «فی الجملة» ممکن است که صبغه کیفری داشته باشد، ولی همه اینها آزمون است. در سوره مبارکه «فجر» آیه پانزده به بعد این است: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾؛ ما اگر کسی را مبتلا به ثروت کردیم، مبتلا به سلامت کردیم و مبتلا به علم کردیم، او می‌گوید خدا مرا گرامی داشت، در حالی که بداند او مبتلا به سواد است، مبتلا به ثروت است و مبتلا به سلامت است، ﴿وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾؛ [۱۵] اگر کسی گرفتار فقر و بیماری و مشکلات شود، می‌گوید خدا مرا اهانت کرده، ﴿كَلَّا﴾؛ [۱۶] نه آن سخن درست است، نه این سخن درست است. انسان‌های سالم مبتلای به سلامت هستند و بیماران بیمارستانی مبتلای به مرض می‌باشند، مبتلا یعنی «ممتحن». خدا افراد سالم را با سلامت می‌آزماید و افراد بیمار را با مرض می‌آزماید تا روشن شود که درون افراد چیست؟ هیچ‌کسی از نعمت یا نعمت سخن نمی‌گوید، مگر در کلاس امتحان! فرمود هر دو امتحان است، «الْغِنَى وَ الْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ»؛ [۱۷] جمع‌بندی آن جاست! بنابراین اگر کسی قدر سلامت خودش را ندانست در امتحان ردّ شد؛ مثل اینکه کسی که قدر فرصت بیماری خود را ندانست در امتحان مردود شد، هر دو امتحان است! یک بیان نورانی را زمخشری از وجود مبارک حضرت امیر در ذیل همین آیه ﴿يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ نقل می‌کند که در این آیات بعدی هم همان ظهور را دارد. این تعبیری که ایشان نقل می‌کند این است که می‌گوید این آیه بر وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) خوانده شد، حضرت فرمود اگر ذات اقدس الهی کسی را در دنیا عذاب کرد، او اکرم از آن است که دوباره او را عذاب کند و اگر از سیئه کسی گذشت، کریم‌تر از آن است که بعد از عفو، کیفر بدهد، پس «هذه أرجى آية»؛ [۱۸] این کلمه را ما قبلاً هم نقل کردیم، منتها فخر رازی [۱۹] گونه‌ای این جمله را نقل نکرد که معلوم شود که از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) است؛ ولی زمخشری در کشاف «بالصراحة» روشن کرد که این جمله نورانی از حضرت امیر است؛ یعنی «هذه أرجى آية للمؤمنين في القرآن»؛ از امیدبخش‌ترین آیات قرآن کریم همین است که خدا از بسیاری لغزش‌ها می‌گذرد و اگر گذشت دوباره دیگر به رخ کسی نمی‌کشد و آنچه را که بخواهد عفو کند، عفو کرده است و اگر از معصیتی نگذشت در قیامت ممکن است پاداش دهد؛ این طور نیست که اگر در دنیا کیفری داد دوباره بخواهد کیفر دهد، این طور نیست. پس هر دو جمله از وجود مبارک حضرت امیر است؛ هم آن جمله‌ای که خدا اکرم از آن است تا از چیزی که گذشت دوباره عذاب کند و اکرم از آن است تا چیزی را که اکرام کرده دوباره صرف نظر کند و دوباره به حساب بیاورد و کیفر دهد، این طور نیست؛ وقتی بخشید، بخشید و چیزی که آنها دادند بر نمی‌گردند، دیگر فیض خدای سبحان طوری است که دوباره ذات اقدس الهی آن را به حساب نمی‌آورد. جمله دوم این است که «هذه أرجى آية للمؤمنين في القرآن»، این هم جمله نورانی وجود مبارک حضرت امیر است. پرسش: ...؟ پاسخ: بله، آن گذشت، چون آنها گفتند که شک دارد، وگرنه وجود مبارک پیغمبر «على يقين من ربك» بودند و هیچ تردیدی نداشت، با یقین سخن می‌گفت، با جزم سخن می‌گفت و هیچ شکی نداشت آنها نسبت به شک دادند که حضرت هم پاسخ مثبت داد یا در جریان «فاسئل ما ارسلنا»، آن جا این آیه گذشت که اگر شک دارید از انبیای قبلی سؤال کن، چند روایت است که فرمود این آیات از قبیل «يَا كِأَنِّي لَأَعْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةَ» [۲۰] نازل شده است. فرمود: ﴿وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾، که گفتیم ﴿يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ این است، ﴿وَ مَا أَصَابَكُمْ﴾ این است، بعد فرمود: ﴿وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ﴾، چند قضیه را در این آیه ۳۱ بیان کرده است؛ فرمود شما نمی‌توانید جلوی اراده و تصمیم خدا را بگیرید، هیچ کاری از شما ساخته نیست. در جریان بسط رزق و روزی‌ها، فرمود مبدا شما خیال کنید شما رازق هستید یا شما مالک می‌باشید و شما دارید به فقرا می‌دهید؛ ما دو کار به شما گفتیم: یکی اینکه ما فقر اقتصادی در عالم نداریم و دوم اینکه این عالم، عالم طبیعت است و فقر طبیعی، یک امر طبیعی است. «بیان الفرق بین الاقتصادین» این است که فرمود ما برای هر کسی روزی معین کردیم: ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾؛ [۲۱] منتها چه حیوان و چه انسان باید تلاش و کوشش کنند! فرمود: ﴿فَأْمَسُوا فِي مَنَازِلِهِمْ﴾، [۲۲] ﴿وَ ابْتَغُوا﴾؛ [۲۳] بر روی دوش زمین سوار بشوید، از «منکب» و دوش زمین کمک بگیرید، روزیتان هست و ما روزیتان را فراهم کردیم! این فقر اقتصادی است که برای هیچ‌کسی فراموشی سهو و نسیان نیست که کسی بی‌روزی خلق شده باشد، پس فقر اقتصادی در نظام هستی نیست. اما فقر طبیعی لازمه عالم طبیعت است؛

یکی کودک و نوزاد است، یکی سالمندِ فرتوت است، یکی مریض است، یکی تصادفی است و نمی‌تواند به ﴿فَأْمُسُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾ و ﴿وَأَبْتُغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ عمل کند، این یک امر طبیعی است. ما دنیا داشته باشیم که در آن کودک نباشد، پیرزن نباشد، پیرمرد نباشد، افتاده و تصادفی نباشد، اینکه دیگر دنیا نیست، می‌شود آخرت! دنیا اینها را دارد. اما اینها که زمین‌گیر شدند یا خردسال هستند یا سالمند می‌باشند، فرمود ما سهمیه اینها را در اموال اغنیا قرار دادیم، هیچ غنی‌ای مال خودش را به مستمند نمی‌دهد! «مست» یعنی فقر و «مستمند» یعنی صاحب فقر، غنی باید بداند که او شریک دارد! در قرآن فرمود شما مال خودتان را نمی‌دهید، مال من هست که سهمیه این فقرای طبیعی است و در مال شما گذاشتم، شما را به حفظ امانت امر کردم و می‌آزمایم: ﴿وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾، [۲۴] نه مال شماست! این «مال الله» است که به دست شما دادیم، شما حق خودتان و مال خودتان را که به فقیر نمی‌دهید! این خمس را اگر گفتیم که برای شما نیست، این یک دهم زکات یا یک بیستمی را که گفتیم که برای شما نیست. چرا اگر کسی خمس نداد، لباس غصبی است و نماز باطل است؟ برای اینکه یک پنجم آن مال برای او نیست! فرمود برای شما نیست! برای من هست که سهمیه فقراست، آن را برای آزمون در مال شما گذاشتم! آن کسی که حالا یا کودک است یا بیمار است یا سالمند است که توان کسب را ندارد، من روزی او را آن‌جا قرار دادم، برای خود من هست، در مال شما گذاشتم و گفتم بدهید. هم ﴿وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ﴾ - نه «مِن مَّالِكُمْ» - ﴿مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ یک، هم ﴿وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلْنَا لِّلْفُقَرَاءِ﴾ [۲۵] و مانند آن، درباره خمس هم که دارد که ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِّلَّهِ خُمُسَهُ﴾، [۲۶] این یک پنجم اصلاً مال آن آقا نیست! اگر برای آن آقا بود، یا در ذمه او بود و به منزله دین بود، اگر کسی خمس نداده بود که نماز و روزه و حج او که درست بود! برای اینکه ذمه او بدهکار است نه عین! این به عین تعلق می‌گیرد، یک؛ به نحو کسر مشاع است، دو؛ نه «كَلَىٰ فِي الْمَعِينِ!» هر جزئی را که دست می‌زند، یک پنجم آن مال برای او نیست. بنابراین این طور نیست که غنی برابر آن توهمی که برخی‌ها در سوره مبارکه «یس» داشتند، بگویند که ﴿أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ﴾؛ اگر خدا می‌خواست به او می‌داد! بله، خدا خواست و به او داد، منتها مال او در مال شماست و امانت است و به شما می‌گوید که مال مردم را بدهید، مال مردم را نخورید. چرا می‌گویید: ﴿أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ﴾؟ بله، «شاء الله و اطعمه» و راهش این است که او مال نمی‌تواند کسب کند، ولی مال نقد را به او داد! به شما که مال نقد نداد! به شما گفت بروید کسب کنید، قدرت به شما داد و می‌روید کسب می‌کنید؛ او که قدرت کسب ندارد، مال نقد به او داد و آن مال نقد همین است که یک پنجم آن را در مال شما گذاشته است. قسمت / ۳۱ / شورا/تسنیم

این از آن غرر بیانات امام سجاد(سلام الله علیه) است: «أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» [۲۱] چقدر این حرف عظیم است، خود خدا می‌داند! فرمود قبل از اینکه خدا یک غضب بکند و یک بگیر و ببندی بکند، رحمتش را می‌فرستد که نقشه بکشد که کجا رحیمانه و رؤوفانه بگیر و ببند داشته باشد. سخن از «یا من زادت رحمته غضبه» نیست، آن سرچایش محفوظ است؛ البته رحمت خدا بیش از غضب اوست. این حرف علمی نیست که رحمت خدا بیش از غضب اوست. آن که علمی است، مستور است، مخفی است، در دسترس هر کسی نیست، بیان امام سجاد است که رحمت خدا امام غضب اوست، نه رحمت خدا بیشتر از غضب اوست. بیشتر را که همه می‌فهمند. «یا من زادت رحمته علی غضبه» را که همه ما می‌فهمیم؛ اما فرمود امامتی در کل عالم است، همه مأموم هستند، یک امامی دارند، آن امام رحمت است: «أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ»، پیشاپیش که خدا غضب بکند، امام را می‌فرستد، امام را می‌فرستد، رهبر را می‌فرستد، نقشه می‌کشد که اینجا جای جهنم است. کل این نقشه را رحمت می‌کشد، پس ما غضبی به آن معنا در عالم نداریم؛ لذا فرمود: ﴿وَأَرْحَمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾. در «دعای کمیل» هم فرمود: ﴿وَأَرْحَمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [۲۲] این طور است. قسمت ۴/مزل/تسنیم

## اخلاق اجتماعی

اگر به تعبیر یونانی و غیر یونانی برای اداره کشور سه قوه درست کردند، این قوا هم موجودند و هم از یکدیگر محافظت می‌کنند و هم تفکیک و جداسازی از یکدیگرند، برای این است که ساختار درونی انسان این طور است. انسان یک سلسله دستگاهی دارد که به منزله قوه مقننه او هستند که هم بود و نبود را تشخیص می‌دهند و هم باید و نباید را تشخیص می‌دهند، تا رابطه انسان را با جهان و رابطه انسان را با یکدیگر برقرار کنند. این قوه مقننه انسان، همان عاقله انسان است. یک قوه مجریه در درون انسان به کار رفت و آن عقل عملی است که زیر مجموعه آن، شهوت و غضباند که جذب و دفع را به عهده دارند، اینها کارهای اجرایی انسان را به عهده دارند. یک بخش قضا و نیروی داور است که دستگاه قضایی اوست و آن همین نفس لوآمه است که کارهای انسان را بررسی می‌کند؛ یعنی آنچه را که قوه مقننه تصویب کرده است به نام عقل نظر و آنچه را که قوه مجریه به عنوان عقل عمل اجرا کرده است، این دو را با هم می‌سنجد؛ اگر کارهای قوه اجرایی مطابق کارهای قوه تقنینی بود، خوشحال می‌شود. این نشاطی که انسان در درون خود احساس می‌کند، اگر کار خیری انجام داد مسرور است و لذت می‌برد و اگر - خدای ناکرده - کار بدی انجام داد خودش را سرزنش می‌کند، این مربوط به دستگاه قضای اوست. این تبشیر و انذار، این تشویق و تنبیه برای این قوه سوم است که از آن گاهی به عنوان نفس لوآمه یاد می‌شود که ﴿لَا أَقْسِمُ بِبَوْمِ الْقِيَامَةِ \* وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾. [۳] این نفس لوآمه اگر فعال باشد، مثل دستگاه قضایی اهل رشوه نباشد، این مرتب انسان را سرزنش می‌کند تا جبران کند. گاهی انسانی که کار بدی کرده است، شب خوابش نمی‌برد، چون این نفس لوآمه از درون فشار می‌آورد که چرا این کار را کردی؟! تا او توبه کرده و ترمیم کند. این سه قوه؛ یعنی قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه در درون انسان ساخته شده است که به تعبیر یونانی‌ها و دیگران، تفکیک قوای سه‌گانه در یک کشور راقی، به برکت همان کاری است که ذات اقدس الهی در درون نفس انسان انجام داده است، این ساختارها را از این نظام طبیعی گرفتند. آن‌گاه خدای سبحان برای برقراری جامعه و تمدن جامعه و فرهنگ جامعه و امنیت جامعه و آرامش جامعه، یک سلسله کارها و اوصافی را در درون انسان جاسازی کرده است، بعد برابر با همان قوانین درونی، دستورهایی را هم صادر کرده است. انسان از اهانت دیگری رنج می‌برد، از احترام دیگری لذت می‌برد. فرمودند این نفس شما ترازویی است بین شما و دیگران؛ آنچه دیگران از آن لذت می‌برند، همان است که شما از آن لذت می‌برید، آن را حفظ کنید. آنچه دیگران از آن رنج می‌برند، شما هم از آن رنج می‌برید، خود را از آن حفظ کنید.

**تعبیرات لطیف و آموزنده‌ای قرآن کریم دارد؛** گاهی از جامعه اسلامی به عنوان برادر یاد می‌کند که ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ و بحث آن گذشت؛ این جمله خبریه‌ای است که به داعی انشاء القا شده و افاده حصر آن هم تأکید بر انشائیت آن است و گاهی تعبیر می‌کند که شما یک نفر هستید، ولی به منزله جان یکدیگر هستید؛ نه تنها برادر هستید، بلکه به منزله جان یکدیگر می‌باشید. اینکه گفتند: ﴿لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾. [۶] یا ﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾. [۷] یا در این آیه محل بحث فرمود: ﴿لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾؛ یعنی جامعه اسلامی به منزله یک نفر است، این یک نفر نباید به خودش اهانت کند، نباید خودش را از بین ببرد، نباید حريم خودش را بشکند. این تعبیر از اخوه بودن به انفس بودن، یک تعبیر بسیار لطیفی است! گاهی ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ است، گاهی این است که شما یک نفر هستید و جانتان به منزله یک نفر است، همه شما یک جان دارید، جانتان را و خودتان را احترام کنید، به خودتان خیانت نکنید، خودتان را مسخره نکنید. پس ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾، این طلعه‌ای است برای تعبیر دیگر که ﴿لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ است، مثل سوره مبارکه «نور» که وقتی ﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾ این تعبیر است. در خلقت‌های اولی این طور است.

همه انسان‌ها با این سرمایه خلق شدند. الآن در شرق و غرب عالم، این زبان بین‌المللی ماست. اسلام یک بخش قوانین ملی دارد، یک بخش قوانین منطقه‌ای دارد و یک بخش قوانین بین‌المللی؛ بخش ملی آن همین ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ است که با حوزه اسلامی سخن می‌گوید؛ بخش منطقه‌ای آن هم ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ﴾. [۱۰] یهود، نصارا کسانی که خدا و قیامت و پیغمبران را قبول دارند؛ بخش سوم هم بخش انسانیت است که ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ [۱۱] است. این ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ منطقه بین‌المللی است، چرا که ما با جهان رابطه داریم، این در مقدمه قانون اساسی ما هم آمده است. فرمود کفاری که با شما کاری ندارند، نفوذی ندارند، رابطه داشته باشید. ما با

کفار رابطه داریم، ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ﴾؛ [۱۲] البته آنها که در صدد نفوذ هستند را به اسوء وجه طرد می‌کنیم، آن یک حساب دیگری است.

**ما با جهان رابطه داریم در بخش بین‌الملل**، با اهل کتاب رابطه داریم در بخش منطقه‌ای، با مؤمنین رابطه داریم در بخش ملی و محلی؛ با همه اینها که رابطه داریم یک زبان مشترکی می‌خواهد. این اصول سه‌گانه‌ای که قرآن بیان کرده؛ هم در بخش ﴿يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ که مربوط به بود و نبود و جهان‌بینی است، هم در بخش ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾ که مربوط به باید و نباید است که بخش اخلاق و حقوق است، هم در بخش ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾، ما یک شامه مشترکی داریم و همه ما - این هفت میلیارد نفر - از زباله بدمان می‌آید، همه ما از بوی عطر گل خوشمان می‌آید، این یک چیز مشترکی است. فرمود: ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ یک زبان بین‌المللی است و زبان مشترک است. الآن شما تجارتی که می‌کنید، صادراتی که انجام می‌دهید، جنس خوبی بدهید همه لذت می‌برند؛ ولی اگر - خدای ناکرده - جنس بد بدهید همه نگران هستند. این زبان چه در مشرق باشد، چه در مغرب باشد یکسان است. فرمود این را از کسی یاد نگرفتند، بلکه ما در درون همه، این عدل را و این احسان را زیبا قرار دادیم. این کاری به سفارش اخلاقی ندارد، این یک امر علمی نیست، این یک امر گرایشی است. فرمود من شما را این طور خلق کردم و از این بهتر دیگر فرض ندارد. پرسش: روایات طینت چگونه توجیه می‌شود؟ پاسخ: آنها هم همین را تأیید می‌کنند. یک بخش از روایات طینت است که مرحوم کلینی و دیگران نقل کردند که آن سر از جبر و تفویض و اینها در می‌آورد که بحث خاص خودش را دارد؛ اما حتی در روایات طینت هم هیچ کافری از این سه اصل بیرون نیست، هیچ کافری از ﴿فَاللَّهُمَّهَا فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ مستثنا نیست، هیچ کافری از ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ﴾ مستثنا نیست. همین کافری که ستم می‌کند و همین دزدها، وقتی می‌خواهند اموال مسرووق را تقسیم بکنند اگر کسی بیشتر گرفته باشد بدشان می‌آید، می‌گویند این شخص خیانت کرده است، با اینکه این بین‌الغی است، مال حرام را دارند تقسیم می‌کنند؛ اما می‌گویند با هم دزدی کردیم پس باید «علی السویه» به ما برسد! هیچ کسی نیست که نسبت به این بی‌تفاوت باشد، هر کسی شامه‌ای دارد که از گل خوشش می‌آید، از عسل هم لذت می‌برد و خوشش می‌آید. در همین آیه سوره مبارکه «شمس» که فرمود: ﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا﴾؛ [۱۳] یعنی ما تمام انسان‌ها را «مستوی الخلقه» خلق کردیم، حالا یک وقت است که کسی ناقص است آن حساب خاص خودش را دارد. فرمود: ﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا﴾؛ سوگند به نفس آدمی و قسم به کسی که این نفس را «مستوی الخلقه» خلق کرد، ﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا﴾ آن نفس را. قسمت ۱۱/حجرات/تسنیم

**اما اگر آن اصل خودتان را حساب کنید**، همه شما از یک پدر و یک مادر هستید، ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى﴾ و اگر پایین بیایید، از آن اصل بین‌المللی فاصله بگیرید و شعبه و قبیله و اینها را حساب کنید، هر کسی پدری دارد و مادری که این فخری برای انسان محسوب نمی‌شود. پس اگر بخواهید مقطعی نگاه کنید، هر کسی پدری و مادری دارد و اگر بخواهید عمومی و جهانی فکر کنید، همه شما فرزندان یک پدر و یک مادر هستید، ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى﴾ به هر دو تفسیر. ﴿وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ﴾؛ اما برای اینکه یکدیگر را بشناسید، کاملاً یکدیگر را بشناسید، چون کد ملی و شناسنامه و اینها برای یک مقطع خاصی است. پس اینها نظام ارزشی نیست، برای شناساسی است که اشتباه نکنید. ﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾؛ این ﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ﴾ ناظر به این است که ما شما را کریمانه خلق کردیم، ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾؛ [۱۲] این کرامت را هم مستحضرید، از بهترین اوصافی است که خدای سبحان برای فرشته‌ها ذکر می‌کند و در بین ما، شهدا به مقام فرشتگی رسیدند و می‌رسند که جزء «مکرمین» هستند که پیام شهید سوره «یس» همین است؛ وقتی در سوره «یس» دارد که این شخص شربت شهادت نوشید، ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾؛ [۱۳] وقتی وارد بهشت برزخی شد، از بهشت برزخی پیام داد که ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ \* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾؛ [۱۴] ما از این طرف می‌گوییم: «يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ»، شهدا از آن طرف می‌گویند که «يَا لَيْتَكُمْ كُنْتُمْ مَعَنَا»؛ ای کاش اینجا بودید تا ببینید چه خبر است! این «يَا لَيْتَنَا» دو طرفی است؛ ما آرزو داریم که ای کاش شربت شهادت می‌نوشیدیم! آنها هم آرزو دارند که ای کاش با ما بودید و می‌دیدید که اینجا خدا با ما چه کرد؟! ما را جزء ملائکه قرار داد، ﴿وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾. «مکرمین» در اصطلاح قرآن، همان ملائکه هستند. در سوره مبارکه «انبیاء» فرمود: ﴿بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ \* لَا يُسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾؛ [۱۵] که روزهای قبل هم بحث شد که وجود مبارک امام هادی (سلام الله علیه) در زیارت «جامعه»، همین را وصف ائمه (علیهم السلام) قرار می‌دهد

که ائمه «و عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ ﴿١٦﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» هستند. پس «مُكْرَمِينَ» در اصطلاح قرآن کریم، همان فرشتگان هستند و شهدا ملحق به «مُكْرَمِينَ» هستند. اصل کرامت را که ذات اقدس الهی فرمود: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»، یک سؤال و جوابی را در خود دارد؛ چرا انسان کریم است؟ با اینکه این نطفه است و «مِنْ مَنِيِّ يَمَنِی» [۱۷] است! چرا کریم است؟ چون براساس «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [۱۸] بعضی‌ها خلافت اصلی دارند، مثل انبیا و اولیای الهی؛ بعضی زیر مجموع خلافت آنها خلافت دارند، چون خدا کریم است، خلیفه کریم هم کریم است، جانشین کریم هم کریم است. الآن اگر کسی مقامی دارد و شخص دیگری قائم مقام و جانشین اوست، امضای او به منزله امضای آن اصیل است و لذا قابل احترام خواهد بود. اگر قائم مقام یک وزیر، کرامتی دارد، به مناسبت وزارت همان وزیر است؛ حالا اگر کسی قائم مقام وزیر و وکیل بود، یا قائم مقام صاحب منسبی بود؛ ولی به جای اینکه برابر دستور و راهنمایی و قانون او کار کند، حرف خودش را بزند و کار خودش را بکند و به میل خودش رفتار کند، همین انسانی که «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» شد، همین انسانی که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» شد، همین انسان می‌شود: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» [۱۹] برای اینکه او جانشین یک وزیر است؛ ولی حرف خودش را می‌زند و کار خودش را می‌کند! این غضب است و این حیات، حیات غاصبانه است؛ لذا فرمود مواظب باشید کرامت شما برای این است که خلیفه کریم هستید و خلیفه باید حرف «مستخلف» عنه را بزند، نه حرف خودش را. پرسش: کرامت را نمی‌توانیم نتیجه خلقت بگیریم؟ پاسخ: نتیجه خلقت نمی‌گیریم، نتیجه خلافت می‌گیریم. وقتی خلیفه ذات اقدس الهی شد، «اللَّهُ» کریم است و کسی که جانشین «اللَّهُ» است، باید حرف «مستخلف» عنه را بزند. پرسش: تقوا هست که کرامت می‌آورد؟ پاسخ: بله، تقوا یعنی حرف «مستخلف» عنه را فهمیدن و گوش دادن، وگرنه خود انسان چه چیزی دارد؟ «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» [۲۰] بنابراین اگر فرمود: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»، این طور نیست که انسان ذاتاً کریم باشد! و اگر فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، خود این تعلیق حکم بر وصف نشان می‌دهد که انسان اگر کرامتی دارد، در اثر این است که خلیفه کریم است و کار خلیفه این است که صفت «مستخلف» عنه را انجام دهد و اگر کار «مستخلف» عنه را انجام نداد، «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» [۲۱] خواهد شد. الآن ما واقعاً گرفتار یک عده فراعنه هستیم که در عالم دارند این گونه زندگی می‌کنند. قبلاً این تحلیل سه‌گانه گذشت که اگر هر کشوری به هر حال بخواهد روی پای خود بایستد، این سه اصل را لازم دارد: قانونی دارد که مجلس آن کشور تصویب می‌کند که عملیاتی است، چون بدون مواد قانونی که نمی‌شود کشور را اداره کرد. آن مواد قانونی از یک مبانی گرفته می‌شود، مثل استقلال، امنیت، آزادی، عدم دخالت در شئون کشورهای دیگر، رعایت محیط زیست، عدل، مواسات، مساوات، اینها مبانی حقوقی تدوین قوانین در مجلس‌ها است. این دو اصل را ما با همه کشورهای جهان به طور مشترک داریم؛ یعنی هیچ کشوری نیست که این دو اصل را نداشته باشد. اما تمام اختلاف ما از این به بعد در آن اصل سوم است که به توحید و شرک برمی‌گردد؛ مبانی حقوق منشأ استنباط مواد حقوقی است، الآن مجلس ما چه کار می‌کند؟ مجلس ما برابر اصول قانون اساسی، مواد را تصویب می‌کند، نه اصل را؛ اصل برای قانون اساسی است. به استناد اصول قانون اساسی، این را تشریح می‌کند، تحریر می‌کند، تقسیم می‌کند و به صورت مواد قانونی درمی‌آورد و عملیاتی می‌کند، سپس به وزارتخانه می‌دهد و آنها هم آیین‌نامه تنظیم می‌کنند، آیین‌نامه قانون نیست، بلکه کیفیت اجرای مصوبات قانون است. مجلس مصوبات خود را به استناد قانون اساسی انجام می‌دهد. قانون اساسی هم اصول فراوانی دارد که مهم‌ترین اصل این است که باید عدل باشد؛ یعنی اگر مواسات است، مساوات است، فضای زیست است، عدم دخالت در کشورهای دیگر است، رعایت حقوق طبقات است، اقتصاد است، چه و چه و چه! همه باید بر مبنای عدل باشد. معنای عدل هم روشن است «كما تقدم سابقاً»، عدل یعنی «وَضَعُ كُلَّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ» [۲۲] تا اینجا مشترک بین ما و جهان است؛ اما از این به بعد فرق اساسی بین ما و آنها این است که عدل یعنی «وَضَعُ كُلَّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ»، معنای این هم روشن است؛ اما جای اشیاء کجاست؟ جای اشخاص کجاست؟ ما می‌گوییم جای اشیاء را اشیاء آفرین معین می‌کند «و هو الله»، جای اشخاص را اشخاص آفرین معین می‌کند «و هو الله»؛ اما آنها می‌گویند جای اشیاء را خود ما معین می‌کنیم! جای اشخاص را خود ما معین می‌کنیم! آنها می‌گویند آنچه از انگور به دست می‌آید، چه شراب و چه سرکه، هر دو حلال است؛ ولی ما می‌گوییم انگور آفرین می‌گوید یکی حلال است و دیگری حرام! آنها می‌گویند هر چه از بدن خارج می‌شود، چه بول و چه عرق، هر دو پاک است، ولی ما می‌گوییم بدن آفرین می‌گوید یکی پاک است و دیگری نجس! فرق ما و آنها، مثل فرق موسی و فرعون است!

سخن در این نیست که آنها آدم‌های بدی هستند، فقط بدی نیست، تنها مسئله غضب فلسطین و اینها نیست، بلکه در واقع سخن از کفر و ایمان است. آنها حالا چه بگویند چه نگویند، صریحاً داعیه فرعون‌ی دارند؛ اینکه می‌بینید می‌گویند فلان تروریست خوب است و فلان تروریست بد است، یا یک روز منافقین را در لیست تروریست‌ها می‌گذارند و یک روز برمی‌دارند؛ یعنی عدل به دست خود آنهاست! این را باور کردند! این ربوبیت است؛ یعنی اگر قلب این استکبار را بشکافید، همان حرف فرعون درمی‌آید که ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ [۲۳] است. این ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ یا ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ [۲۴] که فرعون می‌گفت، معنایش این نبود که من خالق آسمان و زمین هستم! معنایش این است که اندیشه من باید کشور را اداره کند، همین! بنابراین این بدون تعارف ادعای ربوبیت است. ما می‌گوییم کلید همه این مبانی عدل است و عدل یعنی «وَضَعُ كُلِّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ»، جای اشیاء را اشیاء آفرین معین می‌کند و جای اشخاص را اشخاص آفرین معین می‌کند، ولی آنها می‌گویند که ما معین می‌کنیم! آنها به جد باور دارند که فلان تروریست خوب است و فلان تروریست بد است! یک روز منافقین جزء تروریست هستند و یک روز هم از لیست خارج می‌کنند! حالا چه این حرف‌ها را بگویند و چه نگویند، ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾. قسمت ۱۸/حجرات/تسنیم

### مراتب والای اخلاق

اگر خود اینها نفرموده باشند که آدم جرأت نمی‌کرد! در همین صحیفه سجادیه در «دعای عرفه» است که حضرت آنجا دارد که «وَأَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقْلَيْنِ وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينِ وَ مِثْلُ الدَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا» [۲۸] در دعای ۴۷ بعد از اینکه آن بیانات لطیف را دارد، عرض می‌کند که - اگر خود اینها نگفته باشند که نمی‌شود گفت، با خدا دارد سخن می‌گوید - عرض می‌کند: «وَأَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقْلَيْنِ وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينِ»؛ خدایا! از من پست‌تر در عالم نداری! با اینکه صریحاً در شام اعلام کرد و فرمود ای شامیان! در تمام کره زمین مردی به عظمت من نیست، «أَنَا بَنُ كَذَا...» [۲۹] و راست هم گفت! صریحاً آنها را استیضاح کرد و فرمود در مشرق و مغرب عالم مردی به عظمت من نیست و درست هم گفت؛ ولی وقتی با خدا سخن می‌گوید، عرض می‌کند: «وَأَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقْلَيْنِ وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينِ وَ مِثْلُ الدَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا، فَيَا مَنْ لَمْ يُعَاجِلِ الْمُسِيئِينَ وَ لَمْ يَنْدَهُ الْمُتَرَفِّينَ»؛ در پیشگاه خدا می‌شوند خاک، چون هر چه دارند از خداست. اگر این را - معاذالله - از انسانی بگیریم، می‌شود «أَقَلُّ الْأَقْلَيْنِ وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينِ». آن نعمت‌هایی که ذات اقدس الهی به اینها داد، اینها قدر این نعمت را می‌دانند و بجا مصرف می‌کنند. حضرت فرمود امروز در تمام کره زمین، مردی به عظمت من نیست، چون از طرف خدا سخن می‌گوید و درست هم گفت.

بنابراین اگر کسی راه اینها را برود، در برابر دشمن، می‌گوید خدا به ما اینها را داد، به ما چندین فضیلت داد، اجداد طاهرین برای ماست، اینها را از طرف خدا می‌گوید. پرسش: این نعمت نبوت و امامت را چون از قبل می‌دانست که اینها بهترین هستند، استفاده کرد؟ پاسخ: البته! «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» [۳۰] برای اینکه اینها به هیچ وجه از این سوء استفاده نکردند و نمی‌کنند، ولو ریزریز بشوند! خدا می‌داند که این شخص ریزریز هم بشود، در آتش هم برود، مثل ابراهیم خلیل، دست از دین بر نمی‌دارد، «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».

غرض این است از اینکه فرمود: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»، اینها با هم فرق می‌کنند؛ یعنی یکی مثل طلاست و دیگری مثل ذغال سنگ است؛ اما هیچ طلایی حق ندارد که بگوید: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»! طلا باید شاکر باشد، یک کار طلایی انجام بدهد، دو؛ همین! پرسش: آن اشکال ندارد، ولی مردم باید احترام کنند! پاسخ: مردم باید احترام بکنند؛ یعنی به علم او احترام کنند. مردم اگر ببینند که او می‌گوید دیگری از من بهتر است و مثل امام رضا(علیه السلام) حرف می‌زند و تابع اوست که حضرت فرمود این آیه که نسخ نشده است: «مَا نَسَخْتُ هَذِهِ الْآيَةَ»؛ ما موظف هستیم به او احترام کنیم و احترام هم می‌کنیم و این احترام هم دینی است. بشر به کسی احترام می‌کند که احترام نخواهد، توقعی نداشته باشد، این هم یک وظیفه است. بنابراین اینکه فرمود ما چند قسمت کردیم، این درست است. حالا بحث‌های دیگری هم هست که آن بیان نورانی از مرحوم کلینی در جنود عقل و جهل [۳۱] نقل شده است که این شئون فرق می‌کند، اوصاف فرق می‌کند، کارها فرق می‌کند، قوا و نیروها هم فرق می‌کند؛ ولی یک

بحث عمیقی در کتاب‌های حکمت هست که انسان را دسته‌بندی کردند که حالا شاید لازم نباشد، اگر مناسبتی پیش آمد آن را هم مطرح می‌کنیم. قسمت ۱۹/حجرات/تسنیم

### قوای نفس

اما اینکه انسان وقتی وارد بهشت شد، علم او زیاد می‌شود؛ ولی حسرت نمی‌برد، برای آن است که آن نشئه، نشئه کمال است. الان فرشته‌ها بعضی‌ها مطاع‌اند، بعضی مطیع‌اند ﴿مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ﴾ [۱۹] یک عده زیرمجموعه جبرئیل (سلام الله علیه) هستند، یک عده زیرمجموعه اسرافیل و میکائیل و عزرائیل (سلام الله علیهم اجمعین) هستند، اما هیچ کدام غطبه‌ای، حسرتی، افسوسی، حسدی ندارند که ما چرا به این مقام نرسیدیم. شئون داخلی ما هم همین‌طور است قوای بیرونی ما این‌طور است، قوای درونی ما این‌طور است در بیرون ما سمع و بصر داریم؛ ولی هیچ کدام حسد دیگری، حسرت دیگری را ندارند؛ در درون وهم داریم، خیال داریم، هیچ کدام حسرت دیگری، حسد دیگری را ندارند. در بهشت اصلاً این نقص‌ها نیست، این «لا»، «لا»ی نفی جنس است؛ منتها در اثر تکرار این «لا» این کلمه لغو و تأثیم مرفوع ذکر شد: ﴿لَا لَعُوٌّ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ﴾ [۲۰] وگرنه این «لا»ی نفی جنس نصب می‌داد. اینکه فرمود: ﴿لَا لَعُوٌّ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ﴾ این اصلاً حسرت و حسد و زشتی و مانند آن نیست؛ لذا هیچ حسرتی در بهشت نیست، با اینکه انسان کمالات نامتناهی را یکی پس از دیگری طی می‌کند و خستگی هم در آن نیست، برای اینکه انسان بی‌کار نیست تا خسته شود؛ علوم نامتناهی الهی یکی پس از دیگری ظهور می‌کند، اسمای حسنی نامتناهی الهی یکی پس از دیگری ظهور می‌کند، مگر این کمالات کم است، مگر تمام‌شدنی است؟! بنابراین نه خستگی هست، نه یکسان بودن هست، نه احساس ملال می‌شود، هر لحظه و هر حالتی فیضی از اسمای نامتناهی الهی، این هزار و یک اسم مبارک که در «جوشن کبیر» هست هر کدام اگر میلیاردها میلیارد درجه شما این را تفسیر الهی بدانید، می‌بینید که تمام‌شدنی نیست بنابراین انسان آن‌جا از یکسان بودن احساس خستگی نمی‌کند، احساس یکسان بودن نمی‌کند، ملالی در آن نیست، هیچ رنجی در آن نیست، خستگی و لغو و تأثیم و مانند آن در او نیست. پرسش: در هر درجه بالاتر غبطه وجود ندارد؟ پاسخ: نه، غبطه وجود ندارد، مثل اینکه ملائکه الان همین‌طورند، قوای درونی ما همین‌طورند، قوای درونی ما و قوای بیرونی ما همه در تحت رهبری نفس دارند کار می‌کنند، هیچ‌گاه افسوسی برای قوه وهم و خیال نسبت به عقل نیست، هیچ‌گاه افسوسی قوه شهوت و خیال نسبت به عقل عمل نیست، هیچ‌گاه افسوسی برای دست و پا نسبت به چشم و گوش نیست، هر کدام «کلّ یعمل وظیفته» نشئه، نشئه‌ای است که به نحو نفی جنس، لغو و تأثیم و حسرت و حسد و مانند آن کلاً برداشته شد، این همه فرشته‌هایی که عددشان را جز ذات اقدس الهی نمی‌داند، هیچ کدام حسد دیگری یا حسرت دیگری را ندارند، چنین نشئه‌ای است، فرمود چنین عالمی است، وقتی وارد شدید زندگی می‌کنید. قسمت ۳/فصلت/تسنیم

اگر بخواهید جامعه متحد داشته باشید و وحدت در جامعه حاکم باشد، وحدت سفارشی نیست، میزانی در درون همه ما هست، فرمود: ﴿اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ﴾ [۴] این ترازو یک ترازوی صادقی است، مگر اینکه کسی کم‌کم - معاذالله - در این ترازو دست‌کاری کند، اهل تطفیف و کم‌فروشی و گران‌فروشی شود که ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾ [۵] این بخش را هم شامل می‌شود. فرمود شما از دیگران جدا نیستید، چیزی که برای خود نمی‌پسندید برای دیگران هم نپسندید. وحدت یک امر سفارشی نیست، بلکه یک امر تکوینی است، اولاً؛ آن تکوین را شارع مقدس به صورت تشریح درآورده، ثانیاً.

در بحث‌های قبل داشتیم که خود «وسوسه» نعمت است، چون هر کسی که در جهاد درون موفق و پیروز می‌شود، به برکت «وسوسه» است و اگر وسوسه‌ای در کار نباشد، جهادی در کار نیست. این برای اوساط انسان‌هاست. «جهاد» وسیله برای تکامل است نه هدف، مثل «تعلّم» و درس خواندن؛ درس خواندن هدف نهایی نیست، یک وسیله است، زیرا کسانی که «به مکتب نرفته مسئله‌آموز صد مدرّس» [۸] شدند، این تعلّم را ندارند. پس اگر برای مخلصین «وسوسه» نیست، مثل آن است که برای مخلصین «تعلّم» نیست. این دلیل نیست که «وسوسه» نعمت نباشد، یا «تعلّم» نعمت نباشد. ما با اکثری مردم روبه‌رو هستیم و برای اکثری مردم وسوسه نعمت است، برای اینکه با این وسوسه جهاد می‌کنند و پیروز می‌شوند؛ برای اکثری مردم تعلّم نعمت است، چون با تعلّم، اینها جزء

علما و ربانیون می‌شوند. مخلصین، نه وسوسه برای آنها نعمت است، چون اینها فاتح هستند و فاتح نیازی به جهاد ندارد؛ نه درس و بحث و مذاکرات علمی برای اینها نعمت است، چون اینها عالم هستند به جمیع اشیاء، به تعلیم الهی.

**بنابراین ذات اقدس الهی،** هم ساختار درونی جامعه را متمدناً خلق کرد، هم تشریح بیرونی را مطابق با آن ساختار درونی قرار داد و فرمود ذاتقه‌ای که دارید، این ذائقه شما غذای لذیذ را می‌پذیرد؛ آن عاقله شما هم همین طور است، آن عاطفه شما هم همین طور است. این یک ترازوی خوبی است تا شما هیچ کس را اهانت نکنید و مواظب زبان خود باشید. این که فرمود: **﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا﴾**، ناظر به آن است. قسمت / ۱۴ حجات / تسنیم

انسان موجودی است که کلّ نظام برای او تسخیر شده است. این موجود باید مشکلات فراوانی را پشت‌سر بگذارد، آزمون شود؛ لذا جهادی را در درون و بیرون قرار داد که جهاد درون به مراتب سنگین‌تر از جهاد بیرون است. جهاد اصغر که مشخص است، جهاد درون که انسان باید مبارزه بکند تا فرشته‌خوی شود و از نظام بهره بگیرد و مالک این نظام شود بعد بشود خلیفه «الله»، خیلی سنگین است؛ لذا می‌فرماید دستگاه او دستگاهی است که بی‌رحمانه به جنگ یکدیگر می‌افتند. اگر بخشی فاتح شدند، رؤفانه و مهربانانه این زبردستان را تأدیب می‌کنند و تعدیل می‌کنند. اگر آنها پیروز شدند، بی‌رحمانه این گروه را به قتل می‌رسانند، فرمود مواظب این جهاد باشید. این جهاد درونی که **«جَاهِدُوا أَمْوَاءَكُمْ كَمَا تَجَاهِدُونَ أَعْدَاءَكُمْ»** [۵] یا شما از جهاد اصغر برگشتید به فکر جهاد اکبر باشید، برای اینکه به این مقام می‌خواهید برسید. فرمود هیچ نگران نباشید، درست است که جهاد سخت است؛ ولی من شما را مسلّح کردم. همه ابزار را به شما دادم؛ منتها شما هدر ندهید. قسمت / ۶ معارج / تسنیم

ما یک علم داریم، تصوّر داریم، تصدیق و جزم داریم که متولّی اینها عقل نظری است و یک اراده داریم، تصمیم و عزمی داریم که متولّی اینها عقل عملی است؛ اینها دو دستگاه کاملاً از هم جدا هستند. مسئول تربیت عقل نظری که اندیشه است حوزه و دانشگاه هستند که بخش اندیشه را تقویت می‌کنند؛ اما مسئول انگیزه متأسّفانه نه حوزه است و نه دانشگاه، آن مسجد است، حسینیه است، نماز شب است، **«أَيُّنَ الرَّجَبِيِّنَ»** [۵۶] است، آن ناله است و اشک! بین عزم و جزم مانند بین آسمان و زمین فرق است. اینکه ایشان فرمودند علم به وجوب تکلیف مشکل را حلّ می‌کند، این چنین نیست! الآن یک کسی خودش تفسیر گفته، کتاب نوشته، تحقیق کرده و بحث کرده از منبر که پایین آمده نامحرم را نگاه می‌کند! این اختلاسیون مگر یقین ندارند که این حرام است؟! مگر یقین ندارند که خودشان مشمول این دلیل هستند؟! مگر یقین ندارند که این واجب است؟! مگر یقین به فعلیت ندارند؟! مگر یقین به اشتغال ندارند؟! مگر یقین به مکلف بودن ندارند؟! عالماً عامداً معصیت می‌کنند! سرّش این است که علم مشکل را حلّ نمی‌کند، آنکه علم است، صد درصد می‌داند این معصیت است، این آیه این را می‌گوید؛ اما علم نیمی از کار است، این مسئول اندیشه است و عمل به عهده متولّی انگیزه است!

**مثال‌هایی که قبلاً بیان شد این بود:** ما اگر مسئله بدن خود را حلّ بکنیم، جانمان هم حلّ می‌شود؛ ما از نظر بدن یک متولّی داریم که مسئول اندیشه و فهم است، یک مسئول انگیزه داریم که متولّی کار است؛ ما چشم و گوش داریم که خدا به ما داد که ببینیم، دست و پا به ما داد که حرکت کنیم، این اصل مطلب؛ زیر این مقسم چهار گروه می‌باشند: بعضی‌ها هم اندیشه آنها خوب است، هم انگیزه‌شان خوب است؛ هم چشم و گوش آنها سالم است، هم دست و پایشان سالم است؛ اینها مار و عقرب را می‌بینند و فرار هم می‌کنند، این گروه اول. گروه دوم کسانی هستند که مسئله‌اندیشی آنها خوب است؛ چشمشان سالم است، گوششان سالم است و مار و عقرب را می‌بینند، اما ویلچری‌اند! فلج‌اند! شما به این کسی که نیش خورده عینک بدهید، تلسکوپ بدهید، میکروسکوپ بدهید، ذره‌بین و عینک بدهید، او که مشکل علم ندارد، او مار و عقرب را دارد می‌بیند! اما علم مشکل را حلّ نمی‌کند، مگر چشم فرار می‌کند؟ مگر گوش فرار می‌کند؟ مگر حوزه آدم را از گناه نجات می‌دهد؟ مگر دانشگاه نجات می‌دهد؟ آن دعا و ناله شبانه است که انسان را نجات می‌دهد! درحالی که آن فلج است. اخلاق برای همین است! شما به این ویلچری می‌خواهی چه چیزی بدهی؟ نصیحت بکنی؟ عالم بشوی؟ نشان بدهی؟ عینک بدهی؟ تلسکوپ بدهی؟ میکروسکوپ بدهی؟ ذره‌بین بدهی؟ او شفاف مار و عقرب را می‌بیند، اما علم فرار نمی‌کند، دست و پا فرار می‌کند که فلج است؛ این گروه دوم است.



گروه سوم کسانی هستند که دست و پایشان خیلی قوی است؛ اما چشم و گوش آنها بسته است؛ مثل «متنّسک» [۵۷] و مقدّس بی‌ادراک. گروه چهارم فاقد «طهورین» هستند؛ نه خوب می‌فهمند و نه خوب عمل می‌کنند، جاهل «متهتک» [۵۸] ما یک مقسّم در بدن داریم و چهار قسم زیر مجموعه آن، در درون ما که جان ماست هم یک مقسّم داریم و چهار گروه؛ مقسّم این است که ما یک متوالی اندیشه داریم و یک متوالی انگیزه؛ از متوالی اندیشه به عقل نظر یاد می‌شود و از متوالی انگیزه به عنوان «العقل ما عید به الرّحمان و اکتسب به الجنان» [۵۹] که عقل عملی است یاد می‌شود؛ این مقسّم است که زیر مجموعه آن هم چهار گروه هستند: گروه اول عالم عادل هستند که هم خوب می‌فهمند و هم خوب عمل می‌کنند؛ هم عقل عملی‌شان فعال است هم عقل نظری‌شان فعال است. گروه دوم کسانی هستند که عقل نظری‌شان فعال است که خوب درس می‌خوانند؛ اما مشکل انگیزه دارند؛ شما مدام آیه بخوان، او خودش آیه را خوانده و تفسیر کرده و کتاب نوشته است، او که مشکل علمی ندارد! علم پنجاه درصد قضیه است، این شخص عالماً عامداً دروغ می‌گوید، برای اینکه آن که کار است که برای علم نیست! این برای «عید به الرّحمان و اکتسب به الجنان» است که طبق بیان نورانی حضرت امیر فرمود: «کم من عقلٍ أسیر تحت هویّ امیر»، [۶۰] او در مسئله جهاد درونی شکست خورده است، وقتی اسیر شد این دیو نفس - نفس مسوله، نفس آماره بالسوء، شیطان - او را به اسارت گرفته، این شخص عالماً عامداً دروغ می‌گوید، برای اینکه علم کارگر نیست، علم فقط می‌فهمد، آن که کار می‌کند اسیر شده است.

گروه سوم کسانی هستند که این بخش عملی و نظری آنها خوب است، این مقدّس بی‌درک است؛ یعنی هر چه خواب ببیند عمل می‌کند؛ اما چه باید عمل بکند نمی‌داند. چهارمین گروه هم فاقد «طهورین» هستند، جاهل «متنّسک» هستند، نه می‌فهمند و نه حاضرند که عمل بکنند. قسمت ۷/احقاف/تسنیم

بخش اندیشه/خیال و وهم

بخش انگیزه/شهوت و غضب و هوی

محور اصلی همان «خیر الرازقین» بودن است که این لهو و این طبل هم برای همان تجارت است، برای اینکه فرمود: ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾، از اینجا معلوم می‌شود که آنها به دنبال کالای تجاری می‌رفتند. مستحضرید که ذات اقدس الهی این گونه از اسمای فعلیه یعنی فعلیه، هیچ ارتباطی با اسم ذات ندارد. اسمای فعلیه را اوصاف فعلیه را به غیر خودش نسبت می‌دهد. عزت را برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنین نسبت می‌دهد: ﴿لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾، [۱۶] فتح این چنین است، او ﴿خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾ [۱۷] است، فصل این چنین است، او ﴿خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ [۱۸] است، حکم این چنین است، او ﴿خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ [۱۹] است، رزق این چنین است، او ﴿خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ است؛ اما برای اینکه مبدا خیال بکند کسی که خدا هم رازق است آنها هم رازق هستند؛ منتها خدا قدری بیشتر اینها کمتر، فرمود این طور نیست. ما گفتیم اینها رازق‌اند اینها فاتح‌اند و خدا ﴿خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ است، ﴿خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ است، ﴿خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾ است، «خَيْرٌ مَعْرُوفٍ عَرَفَ» است؛ اما همه اینها ابزار کار هستند، پیام الهی را دارند می‌رسانند. در بخش دیگری از آیات که محکّمات هستند کلاً بساط را از دیگران جمع می‌کند به خودش اختصاص می‌دهد. فرمود: ﴿الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾ [۲۰] اگر مسئله رزق که فرمود: ﴿خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ است، در پایان سوره «ذاریات» فرمود که ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾، [۲۱] این «هو» که ضمیر فصل است با معرفه بودن خبر، مفید حصر است، ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ در سوره مبارکه «بقره» هم دارد که ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾، [۲۲] اگر ما به بعضی گفتیم: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾، [۲۳] اگر گفتیم: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾، [۲۴] اگر به خصوص یحیی گفتیم: ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾، [۲۵] همه اینها مظهر قوه الهی است، رازق هم همین طور است. قسمت جمعه/۱۰/تسنیم

فرمود: ﴿الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾ [۱۵] در سوره مبارکه «بقره» هم فرمود برای شما روشن می‌شود که ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾ [۱۶] درست است که ما به شما گفتیم: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ [۱۷] درست است که گفتیم: ﴿خُذُوا مَا

آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ ﴿١٨﴾ درست است به خصوص یحیی گفتیم: ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾ [١٩] اما شما آینه‌دار قوت الهی هستيد: ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾. قسمت ١/جمعه/تسنيم

در مسئله قوت می‌فرماید: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾ [٣] یا ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾ [٤] قوت را به خیلی‌ها نسبت داد، ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ [٥] این قوه را به خیلی‌ها اسناد می‌دهد. در خلقت می‌فرماید: او ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [٦] است، معلوم می‌شود خلقت را به دیگری نسبت می‌دهد؛ اما خودش ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ است. او ﴿خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ [٧] است، او ﴿خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ [٨] است. اینها نشانه آن است که ذات اقدس الهی بندگان خود را در بسیاری از اوصاف فعلی در کنار نام خود نام می‌برد؛ اما همه این آیات به آن اصول اولیه و محکمت‌ها توجیه می‌شود. وقتی که مسئله برهان توحید مطرح است رسول و مؤمنین اگر عزیزند به عزت الهی‌اند، ﴿الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ [٩] یعنی آنها عزیز نیستند. آنها آینه‌دار عزت ما هستند، همین! در سوره مبارکه «بقره» فرمود: ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ [١٠] یعنی اگر ما به عده‌ای گفتیم: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾، یا گفتیم: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾، یا گفتیم: ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾، همه اینها مظاهر قدرت الهی و مجاری قدرت الهی هستند. یا اگر درباره مسیح (سلام الله علیه) گفتیم: ﴿إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي﴾، این ﴿بِإِذْنِي﴾ تو خالق طیر هستی؛ وگرنه ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [١١] اگر خلقت است منحصرأ متعلق به اوست. عزت است منحصرأ متعلق به اوست. قوه است منحصرأ متعلق به اوست. این طور نیست که واقعاً دیگران عزیز باشند یا قوی باشند یا خالق باشند یا قادر باشند، اینها آینه‌دار قدرت الهی‌اند.

قسمت ٢/ممتحنه/تسنيم

قوای فراوانی را ذات اقدس الهی به نفس داد که بخشی مربوط به اندیشه اوست، بخشی هم مربوط به انگیزه اوست. آن بخشی که مربوط به اندیشه اوست به نام عقل نظر، زیر مجموعه فراوانی دارد که وهم و خیال بعضی از آنها هستند. آن بخشی که مربوط به انگیزه اوست به نام عقل عملی است که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اَكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»، [٥] زیر مجموعه‌ای دارد که شهوت و غضب برخی از زیر مجموعه این عقل عملی هستند. اینها چون قوه شهویه شهوت می‌خواهد و قوه غضبیه غضب می‌خواهد، قوه واهمه موهومات را تعقیب می‌کند، قوه متخیله خیالات را تعقیب می‌کند، هر کدام کار خودشان را انجام می‌دهند. اگر آن عقل توانست رهبری این قوا را بر عهده بگیرد، این واهمه و قوه خیال از بهترین خدمتگزاران عقل نظری هستند، این شخص در هیچ استدلالی اشتباه نمی‌کند؛ یعنی صغرا را به جای صغرا، کبرا را به جای کبرا، حد وسط را به جای حد وسط، هیچ موضوعی را جابه‌جا نمی‌کند، هیچ محمولی را جابه‌جا نمی‌کند در اندیشه‌ها موفق است و اگر شهوت و غضب تربیت شده باشند، این عقل عملی در اقبال و إدبار در تصمیم‌گیری، در نیت، در عزم، بی‌راهه نمی‌رود.

اما در این صحنه اگر این عقل نتواند وهم و خیال را در بخش اندیشه و علم رام کند و اگر عقل عملی نتوانست شهوت و غضب را تعدیل کند و تربیت کند، هر کدام راه خودشان را می‌روند. یک غوغایی است! وقتی غوغا شد، گاهی فجور را به جای تقوا و گاهی تقوا را به جای فجور، گاهی حق را به جای باطل و گاهی باطل را به جای حق، این مغالطات در درون پیدا می‌شود. سر اینکه جهاد نفس جهاد اکبر تلقی شده در برابر جنگ با دشمن بیرون، در آن حدیث معروف هم وجود مبارک حضرت فرمود شما از جهاد اصغر آمدید، حالا باید به جهاد اکبر بروید، [٦] سرش همین است. هیچ کسی در جنگ با دشمن بیرون شکست نخورد، مگر اینکه قبلاً در جنگ با درون شکست خورده باشد. قسمت ٢/قیامت/تسنيم

نقش نفس

خودش ظلم کرده یعنی چه؟ این از آن مطالب عقلی که در کتاب‌های فلسفی مطرح است دشوارتر است. یکی از مسائل خیلی عقلی و پیچیده‌ای که در کتاب‌های عقلی مطرح است همان اتحاد عاقل و معقول است؛ البته تصوّرش برای خیلی‌ها مشکل است چه رسد به تصدیق. اما برهان دارد؛ یعنی نفس می‌تواند به جایی برسد که این سه تا مفهوم را از یک حیثیت وجودی اتخاذ کنند. عقل و عاقل

و معقول آن‌جا که خودش را تعقل می‌کند، هر سه یک مصداق دارند. عاقل و معقول، عالم و معلوم اینها می‌توانند با هم جمع بشوند؛ اما ظالم و مظلوم با هم جمع بشوند یعنی چه؟ شخص به خودش ظلم بکند یعنی چه؟ یک وقت است تشبیه است، خیلی توقعی نیست؛ اما یک وقت قرآن کریم است که می‌فرماید: ﴿مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [۵] اینها به خودشان ظلم می‌کنند. در این کریمه هم فرمود: ﴿فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾. ظالم و مظلوم دو تا مفهوم هستند که قدر متیقن و قدر مسلم آن این است که مرزها جداست. همان در باب اتحاد عاقل و معقول آن را مطرح کردند که بعضی از مفاهیم‌اند که دو تا می‌توانند با هم جمع بشوند. بعضی از مفاهیم‌اند که حتماً باید دو تا مصداق داشته باشد، مثل خالق و مخلوق، مثل محرک و متحرک و مانند آن. ظالم و مظلوم هم حتماً باید دو تا مصداق داشته باشند، چرا؟ برای اینکه این «الف» ظالم است؛ یعنی از حدّ خود تجاوز کرده است به حدّ دیگری رسید. مظلوم یعنی بیگانه‌ای از حدّ خود تجاوز کرد و به حدّ این رسید. اگر «الف» را بخواهیم بگوییم این هم ظالم است هم مظلوم، فرض ندارد، برای اینکه «الف» محدوده خاص خودش را دارد. اگر از محدوده خود بیرون رفت به دیگری ظلم کرده است نه به خودش. مادامی که در محدوده خودش است که ظالم نیست. اگر از مرز خود بیرون رفت به دیگری ظلم می‌کند، نه به خودش. این چیست که فرمود: ﴿مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾؟

حالا روشن شد که مسئله اتحاد ظالم و مظلومی که در تفسیر هست، از اتحاد عاقل و معقولی که در فلسفه است جزء مسائل پیچیده عقلی است، از آن دشوارتر است که انسان به خودش ظلم بکند یعنی چه؟! در قرآن کریم این آیات را بازگو می‌کند، یک؛ لوازمش را هم ذکر می‌کند، دو؛ با تبیین آن لوازم معلوم می‌شود که انسان مجموعه‌ای است که برخی از این مجموعه ملک اوست برخی از این مجموعه امانت دست اوست، ملک او نیست.

بیان مطلب این است که از این مثال‌های ساده شروع بکنیم تا برسیم به آن مطالب دیگر. انسان یک حقیقت ناشناخته‌ای است، این را باید اعتراف کرد. در مجموعه خصوصیت‌های روح او، آن نشئه‌ای که با خدای سبحان گفتگو کرد و تعهد سپرد، با آن نشئه‌ای که این «یای» ﴿رُوحِي﴾ [۶] به او وابسته است که بارها این شعر جناب سنایی به عرض شما رسید که حرف سنایی حرف حکیمانه‌ای است که وقتی خواستند پرده کعبه را عوض کنند، خود کعبه را مزین کنند مذهب کنند با طلا و نقره، این کعبه را بیارایند، حکیم سنایی این ابیات را گفته که یکی‌اش این است که شما کعبه را با همین سنگ سیاه حفظ کنید، کعبه را جامه زرین و اطلس و پرنیانی نپوشانید:

کعبه را جامه کردن از هوس است \*\*\* یای بی‌تی جمال کعبه بس است [۷]

کعبه یک زیور دارد و آن یای ﴿بَيْتِي﴾ است که خدا به ابراهیم و اسماعیل فرمود: ﴿أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي﴾ [۸] این دیگر طلا و نقره نمی‌خواهد، شما به دنبال چه هستید؟ هیچ طلا و نقره‌ای کار آن یاء را نمی‌کند، بگذارید همین یاء بماند، کعبه با همین وضع بماند.

کعبه را جامه کردن از هوس است \*\*\* یای بی‌تی جمال کعبه بس است

این یای ﴿بَيْتِي﴾ را خدا به ما هم داده است، فرمود: ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾، این را که درباره ملائکه نگفت. پس ما یک پیوند ناگسستنی با خدا داریم که ارزش ما همان یک دانه یاء است. آنچه به این یک دانه یاء برمی‌گردد ملک ما نیست امانت الهی است نزد ما. آنچه زیر مجموعه اوست که آنها هم البته بدون یاء نمی‌شود، آنها ملک ماست و این تحلیل در کلّ فقه ما خودش را نشان می‌دهد. ما یک مال داریم، یک عضو داریم، یک خون؛ همه اینها حق ماست، ملک ماست، اگر کسی مال ما را ببرد، دست ما را بشکند، ما را بکشد، چون خدا ملک ما کرد ما هم می‌توانیم در برابر مال، مال بگیریم. در برابر قصاص عضو، قصاص کنیم. در برابر قصاص نفس، قصاص کنیم: ﴿وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا﴾ [۹] اینها مال ماست ما می‌توانیم قصاص کنیم. اما عرض ما و حیثیت ما امانت الهی است نزد ما. اگر - معاذالله - به زنی یا مردی تجاوز به عنف بکنند، این با رضایت حلّ می‌شود؟ با دیه حلّ می‌شود؟ با قصاص حلّ می‌شود؟ با رضایت همه اولیا حلّ می‌شود؟ هرگز حلّ نمی‌شود. اگر بستگان این زن بیایند رضایت بدهند، پرونده همچنان

باز است، زیرا آبروی انسان امانت الهی است، نه ملک انسان. به این امانت نباید خیانت بکنیم. اگر مال ما بود مثل خون ما، با رضایت اولیای مقتول پرونده بسته می‌شد. چرا اگر - معاذالله - به زنی تجاوز به عنف شده، به هیچ وجه رضایت شکات اثر ندارد؟ برای اینکه حیثیت این زن، ناموس زن مال زن نیست. ناموس مرد مال مرد نیست. مرد «امین الله» است، زن «امین الله» است. بخشی از این امور به امانت الهی برمی‌گردد و اگر - معاذالله - کسی به این محدوده خیانت بکند جزء ما هم هست به عنوان نفس ماست؛ منتها ما امین هستیم، لذا می‌شود: ﴿ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ و گرنه ظالم با مظلوم یکجا جمع نمی‌شود؛ یعنی این دو تا مفهوم مثل دو تا مفهوم علت و معلول، محرک و متحرک، هیچ ممکن نیست که الف علت خودش باشد، الف محرک خودش باشد، الف خالق خودش باشد. این دو تا مفهوم تقابل می‌طلبند، مثل عاقل و معقول نیستند. عاقل یعنی شاهد؛ خواه خودش را مشاهده کند یا دیگری را. اگر خودش را مشاهده کرد، علم به نفس پیدا کرد، اتحاد عاقل و معقول می‌شود، این محذوری ندارد؛ اما ظالم یعنی از مرز خود بگذرد به مرز دیگری. پس معلوم می‌شود دو چیز است: یکی امانت الهی است که به ما سپرده شد؛ یکی هم خدا ملک ما کرد. در قیامت هم حسابرسی می‌کند. آن که ملک ما باشد، چه مال باشد چه عضو باشد چه خون کُلّ باشد، با رضایت حلّ می‌شود؛ اما آن که امانت الهی است مثل حیثیت و عرض و ناموس، این مال کسی نیست تا بگویند ما رضایت دادیم مسئله حلّ می‌شود.

بنابراین اگر قاضی پرونده‌ای را با رضایت اطراف در مسئله تجاوز به عنف ببندد، این هم ظلم کرده است، چون رضایت اثر ندارد در این گونه از موارد. در این بخش‌ها هم می‌فرماید ما به اینها ستم نکردیم. اینها به خودشان ستم کردند. اینها به مالشان ستم نکردند، اینها به دست و پایشان ستم نکردند، اینها به عمرشان ستم نکردند؛ اینها به همان امانت الهی ستم کردند. آقایان! این جلد اول و دوم و هشتم کافی را حتماً مطالعه کنید، جزء کتاب‌های بالینی شما باشد. لازم نیست در ایام منبر مطالعه کنید. حتماً شبانه‌روز یکی دو تا از این حدیث‌ها را آدم مطالعه کند. اینها حیات‌بخش هستند، غیر از آن مسائل علمی است در همین جلد دوم/اصول کافی آمده است که «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أَمْرَهُ كُلَّهُمَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ»؛ [۱۰] فرمود خدا مؤمن را آزاد آفرید؛ اما به او اجازه نداد که آبروی خودش را ببرد، چون آبروی او امانت الهی است، مال او نیست. حالا مال خودش را اسراف کرده معصیت کرده؛ اما این را حق ندارد که خودش را ذلیل کند، «و لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ». در همین بخش‌ها دارد که حرمت مؤمن از حرمت کعبه بیشتر است. در همین روایات است. این از جهت چیست؟ از جهت مال نیست، از جهت عضو نیست، از جهت خون نیست. خون او به اندازه کعبه نیست؛ اما عرض او و آبروی او که امانت الهی است و مال خداست، به اندازه کعبه است. این برای آن جهت خون نیست، آن جهت درس و بحثش نیست؛ آن جهت ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ هست. این دو تا یاء با هم هماهنگ هستند. هم ﴿طَهَّرْنَا بَيْتِي﴾، هم ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾. این یاء‌ها با هم هماهنگ هستند؛ لذا در این بخش‌ها فرمود اگر کسی از مرز دین خارج شد تقوا را رعایت نکرد، به آن حیثیت ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ که امانت الهی است به آن ظلم کرده است و گرنه اتحاد ظالم و مظلوم فرض ندارد. در آیات دیگر هم همین طور است. فرمود اگر این کار را بکند ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ﴾، این اصل کلی است، آن صغری و کبری می‌بینید مشخص کرد فرمود اینها حدود الهی است، صغری؛ ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾، این کبرای کلی است.

قسمت ۴/طلاق/تسنیم

**سؤال:** تسویه نفس به چیست؟ نفس انسان «مستوی الخلقه» باشد به چیست؟ با «فاء» فصیحیه، با «فاء» فصیحیه تفسیر کرده، ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾؛ ما اگر نفس را الهام نکرده بودیم که چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است، به کدام سمت گرایش پیدا کن و به کدام سمت نرو! این نفس «مستوی الخلقه» نبود. استوای خلقت او به این است که این سرمایه را به او دادیم. هیچ فرد سالمی در بین این هفت میلیارد نفر پیدا نمی‌شود که بگوید شامه من از گُل لذت نمی‌برد یا از عطر لذت نمی‌برد، یا ذائقه من از عسل لذت نمی‌برد، این طور نیست. فرمود ما این سومی را هم انجام دادیم تا شما راشد بشوید. پس ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ﴾ معنایش این نیست که ما گفتیم ایمان چیز خوبی است! این که به آن ﴿فَأَلْهَمَهَا﴾ برمی‌گردد.

وقتی این سه بخش از آیات را کنار هم گذاشتید، آن وقت آیه سوره مبارکه «روم» خودش را نشان می‌دهد؛ این مجموعه می‌شود دین، بعد می‌فرماید این دین دلپذیر است: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾؛ [۱۴] این مثلث دلپذیر است؛ یعنی سرمایه بود و نبود را دادیم، گفتیم برو عالم شو! به هر حال یک دور است، یک تسلسل است، یک تناقض است، یک تضاد است، همه اینها محال است. این محال‌ها را به شما دادیم که شما در بود و نبود اشتباه نکنید. آن «عدل» حسن است، «وفا» خوب است، «جفا» بد است، «امانت» خوب است و «خیانت» بد است، این را هم به شما گفتیم، ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ تا در اخلاق و حقوق دست شما پُر باشد. همان طوری که به شما شامه‌ای دادیم که از مُردار بدتان می‌آید، به شما قلبی هم دادیم که از خیانت منزجر می‌شوید. شما مطلبی را که می‌فهمید لذت می‌برید، این چه لذتی است؟ اگر احسانی کردید لذت می‌برید و اگر - خدای ناکرده - خلافی انجام بدهد آدم شب خوابش نمی‌برد، چرا؟ چون ذات اقدس الهی این کارها را در درون انسان انجام داد و فرمود من به شما شامه درونی دادم، باصره درونی دادیم، سامعه درونی دادیم که حرف خودتان را بشنوید، نه حرف دیگری را. بعد مجموعه را جمع‌بندی کرده و در سوره مبارکه «روم» فرمود: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾، این مثلث زدودنی نیست، هیچ کس نمی‌تواند آن را از شما بگیرد، مگر اینکه شما خودتان عمل نکنید و هیچ انسانی هم بدون اضلاع سه‌گانه مثلث خلق نشده است، چون ﴿وَوَجْهًا لِنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾؛ قَسَمَ به جان آدمی و قَسَمَ به کسی که انسان را «مستوی الخلقه» خلق کرد. «مستوی الخلقه» بودن او به همین است که ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾؛ این «فاء»، «فاء» تفصیحیه است. بعد فرمود: ﴿أَوَلَيْكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾؛ عقلانیت جامعه و رشد جامعه در همین است. حالا اگر کسی غذای مسمومی را خورده باشد و مدام جلوی دهن خود را بگیرد، فایده‌ای ندارد، به هر حال بالا می‌آورد، یا اگر کسی اختلاس کرده باشد، هر کاری نکنند، سرانجام بالا می‌آورد، امروز نشد فردا، حتماً بالا می‌آورد. این طور نیست که اگر کسی خلاف کرد بتواند بگوید گذشت، هیچ چیزی نگذشت! درست است که کسی دو ساعت قبل یا سه ساعت قبل یک غذای سمی را خورده، ولی نمی‌تواند بگوید که گذشت، چون در دستگاه گوارش اوست و به زودی بالا می‌آورد. فرمود این نظام این طور است؛ این بیان نورانی پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود: «تَعَطَّرُوا بِالْإِسْتِغْفَارِ»؛ [۱۵] فوراً ترمیم کنید، «لَا تَفْضَحْنَكُمْ رَوَائِحَ الذُّنُوبِ»؛ آدم غذای مسمومی را خورده، مدام جلوی دهن خود را بگیرد، این که فایده ندارد. حالا یک ساعت یا دو ساعت جلوی دهن خود را بگیرد باز هم فایده‌ای ندارد، بالاخره بالا می‌آورد. فرمود خودتان را با استغفار معطر کنید، زیرا بوی بد گناه شما را رسوا می‌کند. از این نظام بالاتر! از این ساختار بالاتر! این غیر از بگیر و ببند جهنم است: ﴿حُدُوهُ فَعَلُوهُ﴾. [۱۶] فرمود من این را خیلی زیبا آفریدم: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾؛ از این زیباتر دیگر ممکن نیست، زیرا از این زیباتر اگر ممکن بود و ذات اقدس الهی خلق نمی‌کرد، این مقدم، تالی‌اش این است که - معاذالله - «إِنَّمَا لِلْجَهْلِ» است، «أو للعجز» است، «أو للبخل»، این سه؛ «و التالی بأسره مستحیل، فالمقدم مثله». اگر زیباتر از این ممکن بود و خدا خلق نمی‌کرد، یا - معاذالله - برای این بود که نمی‌دانست، یا - معاذالله - برای این بود که نمی‌توانست، یا - معاذالله - برای این بود که بخل داشت! تالی به هر سه قسم آن مستحیل است، پس از این زیباتر ممکن نیست. این می‌شود: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾. این انسان است که کلّ نظام برای او خلق شده است. پرسش: ... ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾ این مربوط به عقل عملی می‌شود؟ پاسخ: نخیر! مربوط به گرایش است؛ الآن ما که از بوی مُردار بدمان می‌آید، به این خاطر است که این شامه ما طرزی خلق شد که از این بو بدمان می‌آید. این درسی نیست، یا یک امر علمی نیست، این مربوط به گرایش است. الآن همه از عطر خوششان می‌آید، همه از زباله بدشان می‌آید، این شامه از بوی خوب لذت می‌برد و از بوی مُردار رنج می‌برد. این مربوط به درس و بحث نیست، این نه به حکمت عملی مربوط است و نه حکمت نظری. این را طرزی خلق کردند که با آن هدف هماهنگ باشد، مثل اینکه بدن سمّ بالا می‌آورد یا غذای سالم را جذب می‌کند. فرمود من این جور خلق کردم، طوری نباشد که شما خیال بکنید یک تحمیلی برای شماست!

آن وقت هم در سوره مبارکه «روم» فرمود این مجموعه، مجموعه فطری و دلپذیر است، هم جمع‌بندی کرده و فرمود ما خیلی حرف‌های سنگینی گفتیم؛ اما همه این حرف‌های سنگین به بهترین وجه برای شما قابل هضم است. این دو اصل قرآنی را ببینید و ملاحظه بفرمایید که فرمود ما حرف‌های سَبْک و تهی مغز و بی‌مغز و غیر علمی نداریم: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾؛ [۱۷] حرف‌های ما پرمغز است، حرف‌های سَبْک و تهی مغز و افسانه و اینها در آن نیست، ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾، این می‌شود قرآن. بعد فرمود:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾: [۱۸] این آسان است، سنگین است، سَبُک نیست؛ آسان هست، سخت نیست. این چهار امر مقابل هم است؛ دو تا جزء اوصاف ثبوتی قرآن است، دو تا جزء اوصاف سلبی قرآن است. قرآن خفیف نیست، سَبُک نیست، بی علم نیست، تهی مغز نیست، فسون و فسانه نیست، عوامی نیست، بلکه قول سنگین است، این یک؛ خفیف نیست، سَبُک نیست که در برابر قول سنگین است؛ دشوار هم نیست، برای اینکه این قرآن را من برای شما خلق کردم که شما با «أَحْسَن تَقْوِيم» [۱۹] خلق شدید، همه سرمایه‌ها برای شما هست، بنابراین برای شما سنگین نیست، ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾. درست است سنگین است، ولی همه سرمایه‌ها را ما به شما دادیم. هم سرمایه پذیرش ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾ را دادیم، هم سرمایه پذیرش ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾ را دادیم، هم ﴿حَبَبَ الْإِيمَانِ وَ زِينَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ را به شما دادیم که شما از جان لذت می‌برید. اینها را ما به شما دادیم، بنابراین ﴿لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾. سخت نیست، اگر چه سنگین و وزین است، سُست نیست، اگر چه آسان است، چون دلپذیر است. بنابراین شما ببینید این درست است که خدا به حق قرآن و عترت، یمن و یمنی‌ها را حفظ بکند! همین اویس قرنی کسی بود که وجود مبارک پیغمبر درباره او فرمود: «إِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قَبْلِ الْيَمَنِ» [۲۰] همین اویس شبی را تا صبح به رکوع بود: «هذه ليلة الركوع»، شبی را با سجده بود: «هذه ليلة السجود» [۲۱] اینها لذت می‌برند، خسته نمی‌شوند. این طور نیست؛ حالا آن کسی که روزه‌های پشت سر هم می‌گیرد خسته نمی‌شود، مثل بعضی از دوستان ما که ماه رجب و شعبان و رمضان، هر سه ماه را روزه می‌گرفتند؛ البته مزاج سالمی هم داشتند؛ اما رنج نمی‌بردند و خسته نمی‌شدند، این طور بود. فرمود: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾، اما یک وقت می‌بینید که یک آدمی یک ساعت پای تلاوت قرآن نشسته خسته می‌شود! این ﴿زِينَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾، با آنکه گفت: «هذه ليلة الركوع، هذه ليلة السجود» پس این چیست؟ اینها که نه پیغمبر بودند، نه امام و نه امامزاده، اینها افراد عادی بودند. پس می‌شود این کار را کرد، فرمود این دلپذیر است و ما برای شما قرار دادیم. حالا اگر کسی دائماً معطر باشد، او که خسته نمی‌شود، اگر بخواهد یک لحظه از کنار سطل زباله بگذرد، رنج می‌برد. فرمود من این را برای شما مزین قرار دادم، این سفارشی نیست! که مثلاً سفارش می‌کنم ﴿بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ که ایمان چیز خوبی است! نه، آن آیاتی دیگر است. این را من محبوب شما قرار دادم، ﴿حَبَبَ الْإِيمَانِ وَ زِينَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾. این جا سخن از علم نیست؛ نه سخن از بخش اول است و نه سخن از بخش دوم. قسمت ۱۱/حجرات/تسنیم

انسان بالطبع خیر است. هلوغاً هم که متولد نمی‌شود. تربیت بد او را هلوغ می‌کند. نماز که تربیت خوب است او را اصلاح می‌کند، وگرنه انسان «بالفطره»: ﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا﴾: [۱۶] ببینید این کودک اصلاً بلد نیست دروغ بگوید. دروغ گفتن را بعد یاد می‌گیرد. اگر می‌خندد، واقعاً دستگاهش تأمین شده است. اگر گریه می‌کند، معلوم می‌شود که خوابش کم است، غذایش کم است، شیرش کم است یا جایش تر شده، هیچ ممکن نیست کودک بی جا بخندد یا بی جا گریه کند. دروغ را بعد یاد می‌گیرد، این «خلق صادقاً». این با فطرت حق و با فطرت صدق، با فطرت عدل خلق شده است. بعدها دروغ یاد می‌گیرد. بعدها هلوغ می‌شود. بعدها با صلات می‌تواند آن هلع خود را اصلاح کند. قسمت معارج/۴/ تسنیم

#### تسویل نفس

وسوسه شیطان گاهی از راه تسویل نفس است، گاهی از راه‌های دیگر تا انسان را به اسارت بگیرد. وقتی انسان را به اسارت گرفت از آن به بعد دیگر این شخص می‌داند که این کار بد است، عالماً عامداً معصیت می‌کند، چون اسیر است. این ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾: [۱۱] اول که امیر نبود، اول یک جنگجو و مزاحمی بود، وقتی اسیر گرفت آن گاه انسان تمام درس‌هایی که خوانده باید در خدمت او قرار بدهد. ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾، بعد از تسویل است؛ آن هم بعد از وسوسه است.

چه در این قسمت چه در قسمت‌هایی که فرمود: ﴿وَ إِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى﴾، حالا «أخفی» گاهی نسبی است و گاهی مطلق است. آن آیه‌ای که دارد: ﴿وَ إِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى﴾، «أخفی» مطلق است که حتی بر خود شخص هم مخفی است، این «أخفی» که سیدناالاستاد در تفسیر المیزان فرمود: ﴿وَ نَعْلَمُ مَا تُوسَّوِسُ بِهِ نَفْسُهُ﴾ [۱۲] این ممکن است بر آن «أخفی» منطبق بشود، ممکن است بر مادون آن هم منطبق بشود. این بیماری‌های روحی هم مثل بیماری‌های نفسی است؛ اگر کسی

اول خلق شد و ذات اقدس الهی تمام دستگاه‌های سالم را به او داد؛ یعنی دستگاه گوارش او سالم است. یک کودک یا یک نوجوان یک مختصر غذای سمّی یا غذای مانده بخورد فوراً بالا می‌آورد؛ یعنی تمام دستگاه او را ذات اقدس الهی سالم و بهداشتی و طّبی خلق کرد. بعد اگر کسی ناپرهیزی کند - خدای ناکرده - به سمّت اعتیاد حرکت کند، همین سمّ برای او مثل عسل شیرین است معتاد است. این مرض به آن صورت در می‌آید؛ گاهی بیماری به خون می‌رسید، گاهی به استخوان می‌رسد، این بیماری‌ها همان طوری که سرایت می‌کند گاهی به خون، گاهی به استخوان، بیماری‌های قلبی و درونی و اخلاقی هم که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ [۱۳] گاهی به «سِرّ» می‌رسد، گاهی به «أخفی» می‌رسد. ذات اقدس الهی هم می‌فرماید همه مراحل وسوسه را ما می‌دانیم، البته کسانی هستند که اینها را گزارش می‌دهند؛ ولی حضور ما به این شخص از دیگران نزدیک‌تر است، یک؛ و از حضور اطلاع پیدا کننده‌ها و مسئولان هم نزدیک‌تر است، دو؛ از همه اینها ما نزدیک‌تر هستیم و باخبر هستیم و آگاه می‌کنیم. چه اینکه در بخش‌های دیگر هم فرمود که اگر کسی مهمان‌هایی را دعوت کرد که با صاحب‌خانه ساخت؛ یعنی علمی را فراهم کرد که با آن علوم الهی سازگار بود؛ اخلاقی فراهم کرد که با ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ سازگار بود، آن وقت ﴿تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾؛ [۱۴] اینجا ﴿إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَفِّيْنَ﴾ مواظب هستند که او هر چه می‌گوید ضبط کنند؛ اما آنها فرشتگان رحمت هستند بر او نازل می‌شوند. انسان به جایی می‌رسد که می‌شود شاگرد امام و شاگرد پیغمبر (علیهما السلام). حالا آن فرشتگان عالی بر آنها وحی نازل می‌کنند، قوانین الهی را نازل می‌کنند. این فرشتگان نازل می‌شوند او را تأیید می‌کنند و در تصمیم‌گیری او، او را تحکیم می‌کنند: ﴿تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾. اینکه انسان هراسی از دشمن ندارد، اینکه به لطف حق امیدوار است، اینکه هرگز متزلزل نمی‌شود، این آرامش قلب به وسیله نزول فرشته‌هاست. پس هم آن راه باز است هم این راه باز است. قسمت ۸/ق/اتسنیم

نفس مسوله

### تبیین هماهنگی شیطان با نفس مسوله در اغنای حسّ زیباپسندی انسان

در این جا یک روانکاوی و روان‌شناسی دقیق هم دارد، فرمود ما یک سلسله چیزهایی به شما دادیم، زیرا که زیباپسند هستید و به شما گفتیم چه چیزی زیبایی شماست و چه چیزی زیبایی شما نیست. آن که دشمن است از این حسّ زیبایی‌پسندی کمک می‌گیرد، به اینکه چیزی که برای شما نیست، او آن را زیور و زیبا نشان می‌دهد و چیزی که زیبایی شماست را دفن می‌کند. «تسویل» عبارت از تزیین است؛ این دشمن درون کاو هست، روان‌کاو هست، روان‌شناس هست و می‌داند که از چه چیزی خوشمان می‌آید، هر کسی به هر حال از چیزی لذت می‌برد! همین شیطان به وسیله بعضی از نیروی داخلی ما که از آن به عنوان «نفس مسوله» یاد می‌شود کمک می‌گیرد و تمام آنچه را که خوشمان می‌آید جمع‌آوری می‌کند، آن را به صورت زر ورق درمی‌آورد، روی این سمومات و آلودگی‌ها و رذایل این زر ورق را می‌گذارد و به صورت تابلوی زرّینی درمی‌آورد، این تابلو را نشان آدم می‌دهد و آدم هم آن را قبول می‌کند و برابر این تابلو حرکت می‌کند، وقتی که این زر ورق پاره شد، آن سمومات خودش را نشان می‌دهد. این ﴿سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ [۲۶] این کار، کار «تسویل» نفس است؛ گاهی برادر را به چاه انداختن برای آدم زیبا ظهور می‌کند که وجود مبارک یعقوب فرمود: ﴿سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ یا گاهی توحید را به جای شرک به خورد مردم دادن زیبا جلوه می‌کند که سامری گفت: ﴿سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي﴾ [۲۷] این ﴿سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ و «سَوَّلْتُ لَكُمْ» چنین کار درون‌کاو و روان‌کاو و روان‌شناسی در درون همه ما هست، اگر ما مراقب و مواظب شیطان نباشیم، او این سمومات را زیر پوشش زر ورق زرّین به خورد ما می‌دهد، بعد از اینکه به خورد ما داد و ما را مسموم کرد، از آن به بعد دیگر فرمانروایی را به عهده می‌گیرد و می‌شود «آماره بالسوء»؛ قبلاً که «آماره بالسوء» نبود! قبلاً پیشنهاد می‌داد، تزیین می‌کرد و زیبا نشان می‌داد تا فریب بدهد، وقتی فریب داد، از آن به بعد سوار می‌شود؛ از آن به بعد ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ هست، [۲۸] وگرنه اول «تسویل» است؛ فرمود شیطان این کار را می‌کند! عامل بیرونی شیطان است و عامل درونی نفس است، این نفس زیباپسند را در اثر مغالطه می‌گوید که این کار برای شما زیباست؛ اما دین می‌گوید این زیباپسندی را که ما به شما دادیم حق است؛ اما زیبایی شما و زیور شما در درون شماست، نه در بیرون! چیزی بیرون از شما زیور شما نیست!

اگر باغ و راغ و پارک و برج است ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا﴾، [۲۹] نه «لکم»! اگر اتومبیل است، اگر فرش است، اگر باغ است و اگر برج است، با اینها زمین مزین می‌شود، نه شما! ﴿إِنَّا جَعَلْنَا﴾ هر چه که هست! ﴿مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا﴾. بر فرض رفتید آسمان و روی این کرات قرار گرفتید، آن جا هم حواس شما جمع باشد که ﴿إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾، [۳۰] این شمس و قمر زینت آسمان هستند، نه زینت شما! آن جا هم رفتید حکم همین است! آنچه زینت شماس است همان است که در سوره مبارکه «حجرات» است، فرمود: ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾، [۳۱] زینت انسان همان اعتقادات و اخلاقیات اوست که با او سفر می‌کند! این نفس مسووله چیزی را که زینت ما نیست به حساب زینت ما می‌آورد، آن هم با زر ورقی که در پشت آن سمومات است را بر ما تحمیل می‌کند؛ این کار را ذات اقدس الهی به شیطان اسناد می‌دهد که شیطان ﴿سَوَّلَتْ لَكُمْ﴾ و به نفس اینها نسبت می‌دهد، برای اینکه عامل قریب هستند.

#### هشدار قرآن به مسئولیت‌ناپذیری شیطان بر اغواگری خود در قیامت

فرمود: ﴿وَأْمَلَىٰ لَهُمْ﴾، این تأخیر و املا را به شیطان نسبت می‌دهد، ولی در جمع‌بندی نهایی می‌فرماید حواس شما جمع باشد، درست است شیطان معصیت می‌کند، چون او در نظام خلقت جنّ است و مکلف به شریعت است و معصیت می‌کند؛ ولی در نظام تکوین مثل «کلب معلّم» است و حدی دارد، این طور نیست که کسی را بتواند مجبور بکند، او مأمور ماست! در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت شیطان در قیامت هم که محکمه احتجاج است به همه صریحاً اعلام می‌کند: ﴿فَلَا تَلْمُزُونِي وَ لَوْمُوا أَنفُسَكُمْ﴾، [۳۲] خودتان را ملامت کنید! من دعوت کردم آمدید، انبیا دعوت کردند می‌خواستید بروید! من غیر از دعوت و غیر از وسوسه کار دیگری انجام ندادم! این همه راهنمایی‌هایی که انبیا کردند گوش ندادی، حالا حرف مرا گوش دادی؟! من غیر از دعوت و غیر از پیشنهاد که چیز دیگری به شما نگفتم! نه من مشکل شما را امروز حلّ می‌کنم و نه شما مشکل مرا حلّ می‌کنید: ﴿مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي﴾، نه شما «صریخ» من هستید که ناله مرا جواب بدهید و نه من «صریخ» شما هستم که ناله شما را جواب بدهم! نه مرا ملامت کنید نه من ﴿فَلَا تَلْمُزُونِي وَ لَوْمُوا أَنفُسَكُمْ﴾، ﴿مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي﴾، می‌خواستی نیایی! این برهانی است که در سوره مبارکه «ابراهیم» قیامت را بررسی می‌کند.

#### مأمور الهی و کلب معلّم بودن شیطان در هندسه نظام هستی

شیطان در برنامه کلّ نظام در برابر خدا نیست، این شیطان مأمور الهی است که اگر کسی را خدای سبحان بعد از اتمام حجّت خواست به عذاب بگیرد، از آن به بعد فرمود: ﴿أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّضِعُهمْ آزًا﴾، [۳۳] اینها رسالت ما را دارند، اینها مثل غده سرطان هستند، اگر یک وقت کسی را خواستیم بگیریم ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾، [۳۴] وسوسه‌های اینها بیشتر می‌شود؛ اما نه اینکه به حدّ اجبار برسد، گرایش اینها بیشتر می‌شود؛ اما نه اینکه به حدّ اجبار برسد، شیطان در آن حدّ «کلب معلّم» است که پارس می‌کند؛ لذا این ﴿أْمَلَى﴾ را به شیطان نسبت می‌دهد و در بخش‌های دیگر این املا و این تأخیر را به خودش نسبت می‌دهد. قسمت ۱۰ / محمد/تسنیم

#### نفس و قلب سلیم فیض خداوند است

البته، فیض خدا به ما داد: ﴿فَالْتَهُمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾؛ [۲۵] این بیان نورانی وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) است که فرمود دو حجت خدای سبحان داد حجت باطنی داد، حجت ظاهری داد، [۲۶] عقل داد، انبیا داد، درون ما این ﴿فَالْتَهُمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ هست، تنها مشکل ما این است که این صاحبخانه را داریم می‌رنجانیم. ما را که خدا لخت و عاری خلق نکرد. فرمود بدنتان بله پوشیده نیست؛ اما شما را با یک صاحبخانه خلق کردیم شما مهمانی دعوت کنید که با این صاحبخانه بسازد. این ﴿فَالْتَهُمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾، یعنی یک علوم فراوان آسمانی صاحبخانه است برای شماس. در حوزه هستی باش، در دانشگاه هستی باش، درسی بخوان که با صاحبخانه بسازد. اگر چیزی بیاورید که با صاحبخانه بسازد، با ﴿فَالْتَهُمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ بسازد همیشه در زحمت هستید. این ﴿فَالْتَهُمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ را ذات اقدس الهی داد. این را صاحبخانه قرار داد. فرمود برای شماس. آن که از بیرون می‌آید فرمود: ﴿وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾؛ [۲۷] درس‌های حوزه یا دانشگاه را در زادروزتان



نمی‌دانید، کم‌کم یاد می‌گیرید؛ اما چیزی یاد بگیرید که با صاحبخانه بسازد و اگر با صاحبخانه ساخت همیشه در زحمت هستید. علمی آدم تهیه کند که با صاحبخانه نسازد، در درجه اول یک جنگ داخلی دارد. چرا بعضی‌ها گرفتار جهاد داخلی نیستند؟ جهاد نفس ندارند؟ برای اینکه صاحبخانه آنها معلوم است مهمانی هم که دعوت کردند مطابق با این صاحبخانه است. این با چه چیزی بجنگند؟ یعنی آنها جهاد درونی دارند جهاد اکبر دارند؟ جهادی ندارند. جهادی اگر هست جهاد بیرونی است که دشمن حمله می‌کند آنها هم پیروز می‌شوند. قسمت ۵/تغابن/تسنیم

گروهی به عنوان منافق در جامعه اسلامی ظهور کردند این گروه باطناً کافر و ظاهراً مسلمان هستند. نه تنها باطناً کافر هستند و ظاهراً مسلمان، چون اصل انسان باطن است و فرع انسان ظاهر او، تمام اندیشه و انگیزه آنها در مدار کفر است؛ لذا قرآن کریم فرمود: ﴿هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾؛ [۱] یعنی در روزهای آزمون اینها به مرز کفر نزدیک‌تر از مرز ایمان هستند، چون اصل انسان قلب اوست. وقتی قلب تیره شد و آلوده شد و کافر بود، در روز خطر اینها در مدار قلب حرکت می‌کنند نه در مدار زبان: ﴿هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾. پس درصدد براندازی نظام بوده و هستند.

آن‌گاه براساس اینکه «الْمَنَافِقُ كَافِرٌ»، [۲] این یک اصل که ﴿هُمُ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾، اصل دوم براساس اینکه «الکفر مله واحده» [۳] که در تعبیرات دینی ماست، پس نفاق به کفر نزدیک‌تر است تا به اسلام و منافق به کفار نزدیک‌تر هستند تا به مسلمین. اصل سوم روش کفار را در برابر انبیای الهی بازگو کرده؛ یا به صورت مفرد، یا به صورت تشبیه، یا به صورت جمع. گاهی به صورت مفرد است که کفاری نسبت به پیغمبر زمان خود چه حرفی زده، گاهی دو نفر هستند مثلاً فرعون است و هامان در برابر موسی و هارون (سلام الله علیهما) چه گفتند. یک وقت هم جامعه کفر است در برابر انبیا. آنها سه تصمیم را در طول تاریخ گرفته بودند: یا زندان یا اعدام یا تبعید. قسمت ۷/منافقون/تسنیم

فرمود: ﴿هُمُ الْعَدُوُّ﴾ و اگر این در داخل خود شخص ظهور بکنند، اعدی ۰ عدو او خواهد بود. این با مردم باایمان که برخورد کرد به یک نحو است، با مردم کافر برخورد کرد به نحو دیگر است، به دستورهای دینی ظاهراً که می‌رسد یک نحو است، باطناً که می‌رسد به نحو دیگر است.

اینکه حضرت فرمود: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» [۱] برای همین است، برای اینکه این آدم را سرگرم می‌کند و به هر بازی، انسان را بازی می‌دهد؛ هم نسبت به فرد «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» که حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) است، هم نسبت به جامعه ﴿هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ﴾. قسمت ۶/منافقون/تسنیم

### نتیجه گیری

پس از بر شماری بنیاد و اصول ارزشهای اسلامی و قبل از رسیدن به مرحله عمل و اقدام بایستی آمادگی درونی مبتنی بر تربیت و تزکیه نفس انسان که در واقع حلقه اتصال عقل نظری و عقل عملی را تشکیل میدهد حاصل شود. این آمادگی درونی انسان بر مبنای ارزشهای تعیین شده در دین مبین اسلام که تحت عنوان اخلاقیات مطرح می‌باشد، صورت می‌گیرد

لذا بدون شناخت نفس و قوای مختلفی که در نفس انسانی تعبیه شده است باور، اراده، عزم و جزم لازم برای آمادگی انسان برای انجام یک عمل صحیح و صالح حاصل نمی‌گردد.